

فرهنگ اصطلاحات عامیانه و

زبان مخفی

در ترکی

مسین قوش باطن

(داش یولاق)

فرهنگ اصطلاحات عامیانه

و

زبان مخفی

در ترکی

حسین خوش باطن

سرشناسه	خوش باطن، حسین: ۱۳۵۲-
عنوان و نام پدیدآور	فرهنگ اصطلاحات عامیانه و زبان مخفی در ترکی/حسین خوش باطن
مشخصات نشر	تهران: اختر ۱۳۷۸
مشخصات ظاهری	۱۰۰ ص
شابک	: 978-964-517-170-2
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
موضوع	: زبان ترکی آذربایجانی - واژه نامه ها - فارسی
موضوع	: زبان ترکی آذربایجانی - اصطلاحها و تعبیرها
رده بندی کنگره	: ۳۷۸ ف۹۲/خ۳۱۳ pl
رده بندی دیویی	: ۴۹۴/۳۶۱۳
شماره کتایشناسی ملی	: ۱۲۶۲۶۷۵



فرهنگ اصطلاحات عامیانه و زبان مخفی در ترکی

مؤلف: حسین خوش باطن

طرح جلد: لیلا امین شرعی

چاپ اول ۱۳۸۸ / تیراژ: ۱۰۰۰ جلد / ۱۰۰ صفحہ / قطع رقعی

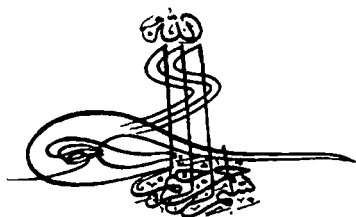
ISBN:978-964-517-170-2 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۷۰-۲

E-mail: hosseinkhoshbaten@yahoo.com

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ و ۰۴۱۱-۵۵۵۵۳۹۳

قیمت : ۱۸۰۰ تومان



«...ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان
اکرمکم عند الله اتقیکم.»

ای انسانها ما شما را از یک مرد و یک زن خلق کردیم و شما را در شعبه ها (زبان ها،
رنگها، نژادها و...) و قبایل مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بهتر
بشناسید، همانا گرامی ترین شما با تقواترین شماست.

«دیشب غزلی سرود عاشق شده بود
بادست و دلی کبود عاشق شده بود
افتاد و شکست و زیر باران پوسید
آدم که نکشته بود، عاشق شده بود»
...به گل زود خزانم

رضا

فهرست مطالب

۶.....	نظام واجی زبان ترکی
۸.....	پیش درآمد
۹.....	مقدمه
۹.....	زبان
۱۰.....	زبان شناسی و زبان شناسی
۱۳.....	زبان رسمی، محاوره ای و عامیانه
۱۵.....	زبان مخفی و فرهنگ
۲۰.....	درباره کتاب
۲۳.....	اصطلاحات و لغات
۸۹.....	دال، مدلول، مصداق و حوزه های معنایی
۱۰۰.....	منابع

نظام واجی زبان ترکی

	مثال	مثال	علامت
1	a	aç	آچ
2	ə	ə	آل
3	b	baş	باش
4	c	baci	باجی
5	ç	çaiçi	چایچی
6	d	daş	داش
7	e	ev	ائو
8	f	falçi	فالچی
9	g	gəl	گل
10	ğ	ağ	آغ
11	h	harda	هارددا
12	i	iş	ایش
13	ı	qız	قیز
14	J	Japon	ژاپون
15	k	kərpiç	کریچ
16	l	lüt	لوت

17	m	mən	من
18	n	nar	نار
19	o	ox	أخ
20	ö	ördək	اوردک
21	p	paltar	پالتار
22	q	qar	قار
23	r	birlik	بیرلیک
24	s	sən	سن
25	ş	şənlik	شنلیک
26	t	tanrı	تانری
27	u	uca	اؤجا
28	ü	ürək	اورک
29	v	vətən	وطن
30	x	xal	خال
31	y	yer	یئر
32	z	az	آز

پیش در آمد

این کتاب درآمدي است بر جامعه شناسي زبان تركي آذري در حوزه اصطلاحات عاميانه و واژگان مخفي موجود در اين زبان كه در جوامع تركي زبان کاربرد عملي دارند. جامعه شناسي زبان يكي از شاخه هاي مهم زبان شناسي نوين است كه در آن زبان بعنوان يك نهاد اجتماعي و مهمترين ابزار برقراري ارتباط در جامعه مورد مطالعه قرار ميگيرد. اين كتاب حاصل كار پيش از ده ها نفر است. از قشر دانشجو گرفته تا دانش آموز، بازاری، کشاورز، راننده، ورزشكار، زنداني، مجرم، وكيل، قاضي، مكانيك، نانوا، رفتگر، تاجر، دلال، متهم، شاغل، بيكار، كارمند، معلم و.... با اينكه تاليف چنين كتابي مشكلات عديده اي دارد، اما در گردآوری داده هاي كتاب زياد با مشكل روبرو نشدم. نمره ميان ترم دانشگاهي بخصوص در دروس زبان عمومي و زبان تخصصي را بهانه اي قرار دادم براي تحقيق و پژوهش دانشجويانم. كتاب با روش ميداني گردآوری شده و همه اصطلاحات زنده اند يعني امروزه بنابه بافت هاي مختلف مورد استعمال قرار ميگيرند. با بسيار كسان براي جمع آوري اصطلاحات رابطه برقرار كردم و افت و خيز داشتم. از كمپ هاي ترك اعتياد گرفته تا تاكسي هاي شهري و اتوبوس هاي خط واحد، باشگاه ها و مسابقات ورزشي، اداره جات، صفهاي نانوايي، پانسيون ها و خوابگاه هاي دانشجويي، دانشكده ها، مزارع كشاورزي، غذا خوري ها و ساندويچي ها، پاساژ هاي لباس فروشي، پاركها و... هم صحبتي با وكلاي متهمان و زندانيان، دانشجويان، اهالي هنر و پير مردان و پيرزنان بسيار دوست داشتني و.... شايد در ارائه بعضي از اين اصطلاحات بعضي كسان ناراحت شوند از همه شان عذر مي خواهيم، دست خودم نبود نوشتن شان مشكل بود و از ارائه بعضي از لغات و اصطلاحات ديگر بدلايلي چشم پوشي كردم! از همه كساني كه از بدو كار تا آخرين مراحل كمكم كردند، نهايت تشكر و امتنان قلبي را دارم.

خوش باطن

۱. مقدمه:

۱.۱. زبان:

زبان آئینه‌ی تمام نمای هر جامعه، هر فرهنگ و تمدن است که در آن عقاید احساسات، اندیشه‌ها، کنش‌ها و توانشهای هر فردی از اجتماع در قالب آن بیان می‌شود. حیات فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم در حیات زبان است. تصور جامعه‌ای بدون زبان تصور دریای بی آب را ماند. در عصر کنونی، عصر انفجار اطلاعات، پیچیدگی ارتباطات و تبدیل شدن دنیای به این بزرگی در حجم و اندازه به یک دهکده کوچک جهانی سرشار از اطلاعات و ارتباطات نقش زبان را بیش از پیش پر اهمیت نشان می‌دهد. مطالعات، پژوهشها و تحقیقات زبانی روز به روز بر وسعت اندیشه‌ها می‌افزاید. ارائه نظریه‌ها و فرضیات مختلف و گاه اثبات یا رد یا تعدیل آنها در مورد حوزه‌های زبانی سرعت در حال افزایش است. یافته‌های زبان‌شناسان بر پیچیدگی زبان می‌افزاید. ورود زبان در حوزه‌های علمی پژوهشی وظیفه‌ما را در قبال زیانمان افزایش می‌دهد. زبان موهبتی الهی است و ذاتی، پس مقدس است و قابل احترام و تکریم. امروز دیگر زبان، زبان کلامی یا شفاهی نیست بلکه جامعه‌شناسی زبان، روان‌شناسی زبان، روشهای آموزش زبان، ریشه‌شناسی زبان، تحلیل کلام و زبان‌شناسی زبان در حوزه‌های معنی‌شناسی، آواشناسی، واج‌شناسی، نحو، صرف و بافت‌شناسی افق دید و میدان اندیشه‌ما را گسترش داده است. امروزه علم رده‌شناسی^۱ زبان، پای را به حریمی نهاده است که برای تمامی زبانهای بشری دو دستور زبان تجویز می‌کند. مهندسی رایانه، مهندسی فرهنگی و گفتگوی تمدنها، گفتگوی ادیان و مذاهب بدون زبان چه معنی و مفهومی خواهد داشت؟ الفبای نو آوری و شکوفایی در بطن زبان است. پس باید گذر کرد از مرحله رکود و جمود فکری. باید گذر کرد از مرحله تعصبات خشک و خالی و افراطی. هر زبان

مقدس است چه سخنگویانش میلیونها نفر باشد و چه انگشت شمار انسانهای بدوی که در جنگلهای آمازون میزند. هیچ زبانی نسبت به زبانی دیگر کامل نیست و درعین حال ناقص هم نیست. پژوهشهای زبانی ثابت کرده اند که در همه زبانهای دنیا اولین آواهای تولیدی کودک، جهانی^۱ است و همگانی و گوش کودک اولین بار شنوای لالایی مادر خویش است اما با آواهای مختلف و واژگان مختلف. نغماتی که در آنها مادران آمال، آرزوها، افکار، اندیشه ها، داشته ها و نداشته های خود را در قالب لالایی برای فرزند خودشان آرزو می کنند. زبان مقدس است و قابل احترام چون مادر مقدس است و قابل احترام.

۲.۱. زبان شناس^۲ و زبان شناسی^۳:

معمولا کسی را که به مطالعه زبان می پردازد، زبان شناس می شناسند. زبان شناس اگرچه باید آزمودگی گسترده ای در انواع مختلف زبانها داشته باشد، اما لزومی ندارد که بطور روان و سلیس به چندین زبان صحبت کند. برای او مهمتر این است که بتواند پدیده های زبانی را تجزیه و تحلیل کند و توضیح دهد. او بیشتر یک مشاهده گر برونگرا و ماهر است تا یک طرف گفتگو. ماده مورد مطالعه زبان شناس داده های زبانی است نه خود سخنگویان یک زبان. کار زبان شناس هیچ وقت در مورد خوش ساختی^۴ یا بد ساختی^۵ واژه نیست. برای زبان شناس هیچ اهمیتی ندارد که جمله ای دستوری^۶ است یا غیر دستوری^۷ و بدور از قواعد نحوی^۸. توجه زبان شناس روی چه کسی می گوید نیست،

1 Universal

2 linguists

3 linguistics

4 Wellformed

5 Badformed

6 Grammatical

7 Ungrammatical

1 Syntax rules

بلکه روی چه می‌گوید، است. او همانند گزارشگر مسابقه‌ی فوتبالی است که هیچ نقشی در ارنج یا ترکیب یا تعویض تیم ندارد بلکه وظیفه او گزارش لحظه به لحظه بازی است از دقیقه یک تا دقیقه نود. اینکه در وسط بازی کسی گل بزند، خطا کند، فحاشی کند و... برای هیچ کدام مسئول نیست. کار زبان شناس شبیه پزشکی است که مسئول مداوای همه است. برای پزشک هیچ ربطی ندارد که بیمار او قاتل است یا جانی، سارق است یا قاضی، هنگام دزدی صدمه دیده است یا در جریان کمک به سیل زدگان. او باید معالجه کند، دارو تجویز کند و در صورت لزوم بستری کند. حکم قاتل، جانی یا سارق با قانون است اما مداوا با پزشک. زبان شناس از یک زاویه‌ی مشخص و معین تمامی سخنان کلامی افراد جامعه‌ی را ضبط میکند، پردازش میکند، تجزیه و تحلیل می‌کند، طبقه‌بندی می‌کند، فرضیه ارائه می‌دهد و برایش فرمول نویسی می‌کند. زبان شناس درگیر فرمول بندی نظریه‌هایی است در مورد اینکه زبان «یا بخشهایی از زبان» به چه نحو عمل می‌کند. بهمین دلیل می‌توان زبان شناسی را بعنوان «مطالعه علمی زبان» نامید.

زبان شناسی جنبه توصیفی^۱ دارد نه تجویزی^۲. زبان شناس به آنچه که گفته می‌شود علاقمند است نه به آنچه که فکر میکند که باید گفته شود. او زبان را در تمام جنبه‌های توصیف می‌کند و هیچگاه قوانین صحیحی را تجویز نمی‌نماید.

چندین سال پیش برنامه‌ای بنام «فارسی را پاس بداریم» از صدا و سیما پخش می‌شد که برنامه‌ای بود از طرف فرهنگستان زبان ایران که بجای واژه‌های قرضی و بیگانه معادلهایی ساخته می‌شد و از مردم خواسته می‌شد که از واژگان پیشنهادی استفاده کنند. اما نه برنامه موفق شد و نه واژگان پیش نهادی جایگزین لغات بیگانه شدند. بعضی از واژگان پیشنهادی عبارت بودند از «چرخ بال» بجای «هلیکوپتر»، «پایانه» بجای «ترمینال»، «رایانه» بجای «کامپیوتر» و... اینکه سخنگویی بگوید: با تاکسی کامپیوترم را

به ترمینال بردم. زبان شناس وظیفه اش نیست که بجای جمله‌ی او جمله‌ی با تا کسی رایانه اش را به پایانه برد، بگوید زیرا او فقط ناظر است و ثبت کننده حقایق و نه قضاوت کننده و تصحیح یا تعدیل کننده، او باید فقط واقعیت را بگوید.

زبان شناس زبان گفتار^۱ را بعنوان اصل و شاهد می‌شناسد و نه زبان نوشتار^۲ را. زبان شناس نخست به واژه گفتار می‌نگرد چون بر شکل نوشتار پیشی می‌جوید. زبان گفتار از مجموعه قواعدی طبیعت می‌کند که از قواعد زبان نوشتار متفاوت است.

زبان شناس به زور زبان ها را به قالبهای از پیش ساخته شده نمی‌ریزد، بلکه آنها را آنچنان که هست قالب می‌سازد. زبان شناس با ذهن باز و بطور هدفدار با هر زبان جدید یا با هر حوزه ای از یک زبان بر خورد می‌کند بدون اینکه هیچ نوع انگاره هایی از پیش فرض شده ای در ذهنش داشته باشد. او همه داده ها را بر حسب خصوصیات خاصش توصیف می‌کند. داده های این کتاب شکل گفتاری و محاوره ای زبان ترکی در مختصات جغرافیایی سخنگویان این زبان است. این اصطلاحات و واژگان عامیانه^۳ هستند و غیر رسمی^۴. صورت مکتوب ندارند و لذا مخفی هستند. اینکه چرا مخفی هستند و در چه موقعیتهایی ادا میشوند به جنبه های جامعه شناختی، فرهنگ، آداب و رسوم، ایدئولوژی، سیاست و... بستگی دارد که این موارد ربطی به زبان شناس ندارد. اینکه بعضی از اصطلاحات و واژگان این فرهنگ بی ادب، مبتذل و بدور از نزاکت و عرف معمول و مرسوم جامعه هستند باز هم ربطی به زبان شناس ندارد، چون او نمی‌تواند و حق ندارد آنها را تصحیح کند و یا تعدیل کند یا لباس ادب و احترام به آنها بپوشاند، بلکه وظیفه دارد آنها را به همان شکل گفتاری و کلامی ثبت و ضبط نماید. این کتاب تلاش دارد با جمع آوری این واژگان، فرهنگ ارتباطی غیر رسمی یک زبان را از اضمحلال

1 Spoken language

2 Written language

3 Popular

4 Unformal

نابودی نجات دهد و بخشی از فرهنگ شفاهی و ارتباطی این زبان را برای جامعه شناسان، مردم شناسان، روان شناسان، قوم نگاران و آیندگان ماندگار کند.

۳.۱. زبان رسمی^۱، محاوره ای و عامیانه:

اغلب ما و سخنگویان زبان در تعاملات و ارتباطات روزمره با افراد و دوستان صمیمی از سبک محاوره ای استفاده می کنیم در حالیکه در تقاضای وام بانکی از یک رئیس بانک کاملاً به سبک رسمی و احترام آمیز سخن می گوئیم. فالک^۲ معتقد است که موضوع سبک^۳ در عملکرد زبان، موضوع مربوط به متناسب بودن در یک موقعیت خاص است. در بسیاری از جملات سبک را می توان به آسانی از کلماتی که آن جملات را می سازند، تشخیص داد. جامعه چه بخواهد، چه نخواهد سبک عامیانه جای خودش را باز کرده و رفته رفته این جایگاه وسیع و وسیع تر می شود. مرز بین سبک عامیانه با سبک محاوره ای کاملاً روشن و متمایز نیست. آنها با هم قاطی می شوند و ممکن است واژه ای در نظر والدین عامیانه تلقی شود و از نظر فرزندان محاوره ای. گردو غبار زمان روی کلمات عامیانه را می گیرد و بر اثر استعمال زیاد تبدیل به واژه محاوره ای یا حتی رسمی می شود. حتی ممکن است واژه با اصطلاح رسمی و معمول با تغییر معنایی^۴ در زبان محاوره ای تبدیل به عامیانه گردد. هیچ ویژگی خاصی از یک کلمه کافی نیست که آن کلمه را در طبقه کلمات عامیانه قرار بدهد. این موضوع که یک کلمه خاص تحت عنوان عامیانه قرار بگیرد، معمولاً بستگی به تعدادی از عوامل؛ مانند وجود کلمات دیگر با همان معنا، انواع موقعیتهایی که در آنها این کلمه معمولاً بکار می رود و جایگاه اجتماعی مردمی که آن کلمه را به کار می برند، دارد. واژه « پنیر » را معتادان برای اطلاق به مواد

1 Formal language

2 Julia S Falk

3.Style

4 Semantic change

مخدر استعمال می کنند. حال اگر از کسی پرسیم: *فیلانی هارا گندی؟* و او در جواب بگوید: *گندی پنیر آلا*. این جواب ممکن است هم جواب رسمی با همان معنای صریح باشد که فلاتی رفته پنیر، که یکی از لبنیات است بخرد یا نسبت به طرف مخاطب و خود آنکسی که بدنبال پنیر رفته و مخصوصا نسبت به بافت موقعیتی ممکن است که این یک جمله عامیانه یا زبان محفی باشد با معنای ضمنی و غیر مستقیم مبنی بر اینکه طرف رفته مواد مخدر بگیرد.

تعریف کلمه عامیانه به اندازه تعریف هر کلمه دیگری در یک زبان مشکل است. بعضی وقتها کلمه عامیانه از نظر معنایی در مقایسه با کلمه غیر عامیانه تا حدودی مبهم و غیر دقیق است. و بعضی وقتها هم کلمات عامیانه، روشتر، روح دارتر، جالبتر از انواع کلمات دیگر هستند. شاید یک دلیل روان شناختی مبنی بر استفاده مردم از کلمات عامیانه اشتیاق آنها به صحبت کردن به طرز موثری می باشد، یعنی برای جلب و حفظ توجه شنونده. یک کلمه عامیانه با کاربرد گسترده و تکراری دیگر این اثر را نخواهد داشت و دلیل استفاده از آن از بین خواهد رفت. عکس العملی که مردم به نسبت به کلمات عامیانه دارند، یعنی کلمه عامیانه را از نظر معنایی مبهم و از لحاظ لحن جالب می دانند، منتج از یک عامل است: بسیاری از کلمات عامیانه فقط توسط قشری از جامعه استفاده می شوند و اقشار زیادی از مردم با آنها نا آشنا هستند. اکثر کلمات عامیانه بصورت گروهی هستند بدین معنی که کلمات عامیانه ای که والدین استفاده می کنند شاید با کلمات عامیانه فرزندانشان متفاوت باشد، حال آنکه کلمات عامیانه دانشجویان با دانش آموزان تفاوت زیادی دارد. کلمات عامیانه اراذل و اوباشان اشتراکاتی با کلمات عامیانه موسیقی دانان حرفه ای ندارد.

استفاده از کلمات عامیانه یک گروه خاص نشانگر داشتن تعلق یا قرار گرفتن در زمره همان گروه است و عدم استعمال آن بی رغبتی سخنگو یا طرف مخاطب را در وابسته بودن به آن گروه را می رساند. بطور خلاصه کلمات عامیانه از طریق فرایند های

معمول خلق واژه^۱ پدید می‌آید؛ معنای آن در مقایسه با بسیاری از کلمات غیر عامیانه، مبهم نیست؛ جالب و موثر بودن آن بستگی به نو بودن آن دارد، همچنانکه موثر بودن استعاره‌ها و تشبیه‌ها بستگی به نو بودن آنها دارد. از طرف دیگر خصوصیات خاصی وجود دارد که بیشتر با کلمات عامیانه همراهند تا با مقولات واژگانی محاوره‌ای و رسمی. تقریباً هر چیزی را که بتوان با استفاده از کلمات عامیانه گفت، می‌توان با کلمات غیر عامیانه نیز بیان کرد، ولی عکس این موضوع کمتر صدق می‌کند؛ زبان عامیانه فقط توسط قشر محدودی از جمعیت صحبت می‌شود؛ گروه‌هایی که کلمات عامیانه را بکار می‌برند، از نظر دید عموم کمتر محترم شمرده می‌شوند و در نتیجه، خود کلمه عامیانه نیز از محبوبیت کمتری برخوردار است بطور کل کلمات عامیانه در مقایسه با کلمات غیر عامیانه مدت زمان کمی رایج هستند و سپس از بین می‌روند. با وجود این، هیچیک از این خصوصیات مختص به کلماتی که بر چسب عامیانه دارند، نیست.

۴.۱. زبان مخفی^۲ و فرهنگ:

زبان پیش پا افتاده ترین دارایی هر فرد است. زبان بعنوان مهمترین وسیله برقراری ارتباط بین انسانها دارای ویژگیهایی است که در تمام اجزاء زبان، یعنی اصوات، قواعد، ساختارهای دستوری و واژگان منعکس است. زبان یک سیستم منظم و باقاعده است و واژگان که موضوع سخن ماست سیستمی است در زیر سیستم کل زبان. کل سیستم واژگان تحول می‌پذیرد و هر کاهش یا افزایش در تعداد اجزاء سیستم واژگان روی ارزش اجزاء دیگر تاثیر می‌گذارد. و اصولاً کل زبان تغییر می‌یابد و تحول می‌پذیرد. یعنی زبان پدیده ایست پویا. پویایی و تحول در زبان یکی دیگر از ویژگیهای زبان است

که جزء جهانیه‌های زبان قلمداد می‌شود. دانته^۱ شاعر ایتالیایی معتقد است که چون انسان موجودیست بی ثبات و متغیر؛ زبان او نیز نمی‌تواند ثابت و دائمی باشد بلکه مانند دیگر چیزهای ایشان چون؛ آداب و رسوم و لباس، ناچار نسبت به زمان و مکان تغییر می‌کند. سیستم واژگانی زبان سیستمی است باز و در مقایسه با سیستم آوایی^۲، صرفی و نحوی که بسته اند رسوخ پذیر تر است و با سهولت بیشتری تغییر و تحول می‌یابد. در مجموعه واژگان زبان به فراخور زمان واژه‌هایی متولد می‌شوند، رشد می‌کنند، در طول عمر خود متحول می‌شوند، از زبانهای دیگر وارد می‌شوند و ملیت زبان را می‌پذیرند، صورت جدید می‌گیرند، معنای تازه می‌یابند، از گوشه انزوا می‌روند و رونق می‌گیرند یا از رونق می‌افتند و از اعتبار ساقط می‌شوند، ترفیع^۳ یا تنزل معنایی^۴ می‌یابند... و فرهنگ زبان نباید از این تغییر و تحول دور بماند بلکه می‌بایست آئینه تمام‌نمای آن باشد همان گونه که تاریخ نویس سرنوشت و وضعیت جوامع مختلف بشری را در دوره خاصی از زمان آنگونه که هست می‌نویسد یا اصولاً باید بنویسد فرهنگ نویس یا زبان شناس نیز سرنوشت و وضعیت مجموعه واژگان زبان را در دوره‌ای از زمان که خود در آن زندگی می‌کند، باید آنگونه که هست بنویسد. فرهنگ زبان اگر در هر زمان بازتابی نوین و تصویری زنده از زبان بدست دهد معتبر است.

انواع مختلفی از فرهنگهای زبان در زبانهای مختلف وجود دارد. از فرهنگ لغت و فرهنگ اصطلاحات گرفته تا فرهنگهای عامیانه و خیابانی و لغات مخفی و حتی فرهنگ اصطلاحات فحش و ناسزاهای رکیک.

بنظر جولیا فالک و قاحت و ابتذال یکی از جنبه‌های بارز و جدانشدنی زبان مخفی است. کلمات مبتذل و رکیک عکس العملهای منفی شدید بسیاری از مردم را بر

1 Dante

2 Phonotic

3 Elevation

4 Degeneration

می‌انگیزند و فقط توسط بخشی از مردم مورد استفاده قرار می‌گیرند. همچنانکه در مورد کلمات عامیانه صادق است، این کلمات از نظر برخی مردم وقیح و مبتذل و از نظر برخی قابل قبول و محاوره‌ای محسوب می‌شوند. افزون بر این، تقریباً هر کلمه‌ای که می‌توان آن را وقیح یا مبتذل نامید، معادلی در مجموعه لغات محاوره‌ای یا رسمی زبان دارد که می‌توان آن را بدون چنین واکنش‌های شدید اجتماعی بکار برد. از اینرو تقریباً هر کسی می‌تواند واژه زناکار را بکار ببرد ولی کلمات دیگری وجود دارند که دارای همین معنا هستند که برخی از مردم ممکن است از شنیدن آن ناراحت شوند، تا چه رسد به ذکر آنها. اینکه چرا کلمات خاصی، وقیح یا مبتذل محسوب می‌شوند، در صورتی که کلمات دیگری با همین معانی این چنین محسوب نمی‌شوند، روشن نیست. با وجود این همانطور که در مورد کلمات عامیانه صادق بود، اگر کلمه وقیح یا مبتذلی به مقدار زیاد استفاده شود، دیگر معانی ضمنی آنچنانی را از دست می‌دهد و مقبول واقع می‌شود. وقاحت عبارت است از بکار بردن کلماتی که بدان وسیله از اصول اخلاقی جماعتی تخطی گردد. ابتذال عبارتست از به کار بردن کلماتی که نزاکت را زیر سوال ببرد. از آنجایی که اصول اخلاقی و نزاکت مسایلی نسبی هستند، و بسته به پیشینه افراد متفاوتند، هیچ ضوابط و معیار ملموسی که بتوان برای تعیین کلمات وقیح یا مبتذل بکار برد، وجود ندارد. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که هیچ زبانی وجود نداشته باشد که فاقد کلماتی باشد که متکلمین آن زبان آنها را وقیح یا مبتذل ندانند. تردید در این است که آیا مردم هرگز از چنین قضاوتهایی دست بر می‌دارند یا نه.

دکتر سمائی معتقد است که زبان مخفی بیشتر برای حفظ اسرار و رمز گردانی بین طیفی از سخنگویان بکار می‌رود. دلیلی که امروزه در هر زبانی و گویشی از اصطلاحات این زبان استفاده می‌شود پنهان نگهداشتن افکار و مقاصد ارتباط و تبادل کلامی بین افراد مزاحم یا افراد خارج از بافت موقعیتی کلامی بین دو سخنگو است. هدف از زبان مخفی رساندن پیام به مخاطب است در حالیکه می‌خواهیم همان پیام برای عده‌ای نامعلوم

و فهمش مشکل باشد. سیاست، حاکمیت، فرهنگ و ایدئولوژی جامعه ایجاب میکند که این واژگان در چه محدوده ای و با چه اهداف و مقاصدی زایش یابند و در چه موقعیتهایی نمود کلامی داشته باشند و چگونه رواج پیدا کنند و نهایت اینکه چه مخاطبانی را تحت تاثیر قرار دهد. واژگان و اصطلاحات زبان مخفی همواره در زایش است. پیوسته واژگانی از این زبان به زیاله دان فراموشی سپرده می‌شوند. انواع روشهای زایش و واژه سازی از قیاس^۱ گرفته تا وند سازی^۲ و اشتقاق^۳ و تصریف^۴ در پیدایش واژگان و اصطلاحات مخفی نقش دارند. جوانان و طیف های گروهی همسن و سال و هم صنف بخصوص دانشجویان و دانش آموزان و در کل طیف های گروهی عوام از بیشترین سازندگان این واژگان هستند. رسانه ها بخصوص ارباب جراید تلویزیون و برنامه های آن، سریال ها، فیلمها، طنزها و شخصیت های مختلف آنها در ساخت و ساز این واژگان دخیلند. محدوده جغرافیایی واژگان زبان مخفی ممکن است محدود به یک محل، ناحیه، منطقه، روستا، شهر و یا حتی فراتر از آن مربوط به یک مختصات جغرافیایی سخنگویان یک زبان باشد که حتی در این صورت چندین کشور را دربرگیرد. مثلا همزمان با پخش سریال *جواهری در قصر* در کل مناطق تحت سیطره بخش آن به هرکسی که تحصیلات پزشکی نداشت اما به نحوی اطلاعاتی از دارو و درمان و اطلاعات پزشکی داشت و گاها راهنمایی هایی می کرد، لفظ «یانگوم» را خطاب قرار می دادند یا در زمان پخش سریال ارتش سری تقریبا در اکثر مدارس شهر و روستا و دور و نزدیک دانش آموزان به ناظم مدرسه لفظ «گشتاپو» را می دادند.

1. Analogy
2. Affixation
3 Derivation
4 Inflection

دکتر سمائی معتقد است که زبان مخفی گونه ای از زبان معیار^۱ است و تقریباً در تمامی حوزه های زبان دخیل است که شاید در حوزه نحو سهم کم رنگتری داشته باشد. گاهی واژه یا اصطلاحی از این زبان بعثت استعمال در یک صنف یا طیف گسترده و پرجمعیت وارد فرهنگ ارتباطی مردم می شود و گاهی بدلیل عدم استعمال با زایش و مرگ آن زیاد فاصله بوجود نمی آید.

محدوده و ارزش پنهان بودن واژگان زبان مخفی نسبی است بدین منظور که اصطلاحی وجود دارد که فقط بین دوستان بسیار نزدیک و صمیمی رد و بدل می شود حال آنکه این اصطلاح به حریم خانواده و ارتباط اعضای خانواده راه پیدا نمی کند. و یا گاهی اصطلاحی جنبه همگانی می یابد و در عین رکیک یا مبتذل بودن یا پیش پا افتاده بودن در بین تمامی صنفها و گروهها حتی بین اعضای خانواده کنشهای کلامی می یابد. معنا، مفهوم و مصداق بیرونی برخی از واژه ها و اصطلاحات هیچ سرنخی و نشانه ای برای پی بردن به دال^۲ آن نمی دهد و برخی دیگر ممکن است معنا و مفهوم کاملاً روشن و واضحی داشته باشند اما مصداق بیرونی آن شاید برای عده ای روشن نباشد. اما واژگان و اصطلاحاتی وجود دارد که بدلیل تشبیه یا قیاس یا مصداق ذاتی بیرونی یا مفهوم معنایی درونی و تخیلی لباس عامیانه می پوشند و برای همگان قابل درک و فهم می شوند. در زبان مخفی ممکن است برای یک مصداق یا نشانه رفتن یک صفت شخصیتی چه مثبت چه منفی چندین واژه مورد استفاده قرار گیرد. بعنوان مثال در مناطق مختلف مختصات گویشی زبان ترکی برای صفت «بی نمک - بی شخصیت و بی مزه» از اصطلاحات متعددی مانند «دوزلی - خیار شور - دوز معدنی - دوزلاخ - دوشاب و...» استفاده شود یا برای صفت «گنگ - منگ - گنج» از واژه هایی مانند «کان کان - کونز - گونی قالین - مایماخ - ممو - اوکوز - شوشه و...» استفاده شود. و برعکس ممکن است یک اصطلاح یا واژه مخفی در مناطق و جوامع مختلف مصداق مختلفی به خود بگیرد. بعنوان

1. Standard language

2. Signifier

مثال واژه مخفی «چتر باز» در تبریز به داماد سر خانه اطلاق می‌شود که مواقع ناهار و شام مثل یک چتر باز خودش را سر سفره خانواده زنش می‌رساند حال آنکه همین اصطلاح در اردبیل به کلک باز و حقه باز بیشتر گرایش دارد تا داماد سر خانه و در ارومیه به معتاد و اراذل و اوباش گویند....

حوزه های معنایی زبان مخفی شامل واژگان تحقیری، تمسخری، انتقامی، فحش، ناسزا، انتقادی، تحسینی، تشویقی، سکس، جنس مخالف، متلک، طعنه، ناسزا، ریشخند، اعمال نکوهیده و مغموم، سیاسی، مذهبی و طبقات خاصی از گروهها و بیان منش و رفتار و افکار آنها می‌باشد.

حد و حصر و محدودیتی برای اصول و قواعد واژه سازی در این زبان وجود ندارد. واژه های خوش ساخت و بد ساخت، اضافه کردن وند های مختلف بدون قید و بند و بازی با اجزا کلام^۱ و تبدیل آنها به یکدیگر، استفاده از تشبیه و استعاره و قیاس و نام آوا^۲، گرتنه برداری^۳ و قرض از زبانهای دیگر و خلاصه اینکه چون شکل مکتوب ندارند و غیررسمی هستند هیچ انتقادی بر روش ساخت آنها وارد نیست.

سابقه ابداع یا مصدر این زبان را نمی توان محدود به یک مقطع مشخص زمان یا مکان یا زبانی خاص دانست. شاید سابقه این زبان در کلیه زبانهای بشری به موقعی بر میگردد که نفر سومی به حریم خصوصی و گفتاری دو نفر سخنگو وارد شد.

۱.۵. درباره کتاب...

همزمان با تحصیل در رشته زبان شناسی همگانی در دانشگاه تهران، آشنایی با استاد فرزانه ام دکتر مهدی سمائی بود که جرقه گردآوری واژگان و اصطلاحات محاوره ای، عامیانه و زبان مخفی در ذهنم زده شد. ایشان به کمک گروه تحقیقاتی و دانشجویان خود

1 Parts of speech

2 Onomatopoeic

3 Calque

زبان مخفی زبان فارسی را تحقیق و تفحص می کردند و بنده هم بسیار مشتاق بودم که بازگشت به خویشی داشته باشم پس از چندین سال تحصیل زبانهای بیگانه. لذا با جدیت تمام از همان اوایل سال ۸۲ این کار را شروع کردم و چون کتاب مطالعه ساختار نحوی زبان ترکی از دیدگاه رده شناسی در آخرین مراحل تالیف و تدوین قرار داشت، قبل از این کتاب به زیر چاپ رفت و با استقبال عمومی مواجه شد، جدیت در تدوین این کتاب را بیش از پیش موجب شد. داده های این کتاب همگی با روش تحقیق میدانی و روشهای جامعه شناختی برخورد و ارتباط با همه اصناف و طبقات گردآوری شده اند. دانشجویان مراکز دانشگاهی نقش عمده ای در گردآوری داده ها داشتند. تمامی اصطلاحات و لغات کتاب در اکثر مناطق و مختصات جغرافیایی زبان ترکی کاربرد عملی دارند. با اینکه جدا سازی و مشخص کردن مرز بین زبان محاوره با اصطلاحات عامیانه بخصوص زبان مخفی مشکل بود لذا از تعداد قابل توجهی از داده ها چشم پوشی کردم. زیرا تعدادی از آنها جنبه همگانی یا جامعیت و مانعیت نداشتند، مثلا واژه هایی بود که فقط در مناطق بخصوصی کاربرد داشتند و ترس از اینکه برای عده ای دیگر ناشناخته و مبهم باشند، آنها را ننوشتیم. عده ای از واژگان بیش از اندازه مبتذل و قبیح بودند با آنکه از جامعیت و کلیت بسیار زیادی برخوردار بودند، لذا آنها را نیز علیرغم زیر پای گذاشتن اساس پژوهشگری و وظیفه زبان شناختی ننوشتیم. عده ای دیگر از فرط استعمال در کنشهای روزمره خاصیت مخفی گری و عامیانه ای خود را از دست داده بودند و بصورت سبک و سیاق رسمی نمود پیدا کرده بودند، آنها را هم ننوشتیم. عده ای را هم بدلالی که برای خودم اهمیت زیادی داشتند، حذف کردم، چون دفع خطر احتمالی عقلا و شرعا واجب است. در کل ماحصل کار بیش از صدها نفر، داده هایی است که بصورت کتاب فرهنگ ارائه میگردد. در این کتاب به ریشه شناسی^۱ و وام گیری یا قرض

گیری و گرتة برداری لغات توجهی نشده است. شاید واژه ای کاملاً فارسی یا یک اصطلاح کامپیوتری انگلیسی باشد اما چون در محاورات زبان ترکی برای خودش بعنوان دال و مدلول^۱ و مصداق جای باز کرده است نوشته شده است. بعضی از اصطلاحات و واژگان بصورت کنایه، تشبیه، استعاره و مجاز استفاده می‌شود، نوشته شده اند. برای بعضی از واژگان چندین واژه هم معنی یا در حوزه معنایی همسان بصورت معادل با نماد (=) نوشته شده است. برای برخی از واژگان مثالهایی داده شده که حداکثر تلاشم این بود که مثالها جنبه همگانی داشته باشند با لهجه یا گویش معیار ترکی هرچند که تشخیص زبان معیار ترکی کمی سخت است لذا نهایت دقت صورت گرفته که همگان درک واحدی داشته باشند. از نمادها و علائم و نشانه های پیچیده ای که در اکثر فرهنگ لغات و دانشنامه ها دیده میشود پرهیز شده چون تلاش بر این بود که عموم جامعه توانایی خواندن و استفاده را داشته باشند. و سخن آخر اینکه همچنان که سکوت سرشار از ناگفته هاست این کتاب سرشار از ایرادات و اشکالات است که در درجه اول گذشت و اغماضتان را می‌طلبم و در درجه دوم راهنماییها و پیشنهادادتان را چشم براهم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

اصطلاحات و لغات

الف

را از کسی مخفی نگه دارند. بیشتر مواقع در خانواده‌ها برای مخفی نگهداشتن چیزی یا پنهان کاری جهت گیر ندادن بچه‌ها، بین والدین یا اعضای خانواده بکار می‌رود.

مثال: آدی بیلینمزی ورمه.

آرواد آغا /arvad aĝa/ = اشرف: اصطلاحی طنز گونه است برای صدازدن یا مخاطب قرار دادن همسر. نقل قول از همسر زن.

مثال: آرواد آغا دیب کی آت آلام.

آرواد حامامی /arvad hamami/ کنایه از جایی که خیلی شلوغ و پرسروصدا باشد. جای پر رفت و آمد همراه با سرو صدای زیاد و گوش کر کن.

مثال: ائو دیر کی آرواد حامامی دی.

آب قورا /ab qora/ زیاد گریه کردن. گریه کردنی که اشک چشم و آب بینی و دماغ و دهان و... بهم بریزد. به کسی که زیاد گریه می‌کند، گویند: آب قورا توتما گورک.

آپ دیت /ap deit/ |اصطلاح کامپیوتری| به روز بودن، مدرن بودن، با زمانه پیش رفتن. کامل بودن. مثال: فیلانی چوخ آپ دیتی دی. آجی دنه /aci dənə/ تلخ زبان، کسی که زبان تلخ و با کنایه و قیافه عبوسی دارد. بی مزه.

مثال: بالدیزیم چوخ آجی دنه دی.

آدام قوروسی /adam gurusı/ مانکر لباس بوتیکها و لباس فروشی‌ها.

آدی بیلینمز /adibilinməz/ اصطلاحی است که بین عوام رایج است و موقعی استفاده می‌کنند که می‌خواهند چیزی

مثال: آشیرما گوره ک.
آغ گوز /ağ göz/ ترسو. محتاط.
آغاشلی /ağaşli/ کسی که قدش خیلی بلند باشد.

آغیر /ağır/ به کسی گویند که با وقار و با شخصیت باشد. مودب. با نزاکت.
مثال: فیلانی چوخ آغیردی.

آغیز/باخیم /ağız baxım/ استقلال فکری نداشتن. به کسی گویند که با میل و رغبت و توصیه دیگران کارهایش را انجام می دهد. ترسو.
مثال: آغیز/باخیم آدام بیر ایشده قالانماز.

آغیز آخماق /ağız axmaq/ = آغیز سویی آخماق: بی اختیار محو تماشا شدن. مجذوب چیزی شدن. علاقه زیادی داشتن. عاشق شدن.

مثال: خالا قیزی سیندان اوتور آغیزی آخیر.

آفتافا گوتورمک /aftafa götürmək/ خراب کردن کار. کاری را یا مسئولیتی را درست و حسابی انجام ندادن.

مثال: ایتماحان ورقه مه آفتافا گوندوم.

آفریقا شامپانزاسی /afrika şampanzasi/ زشت رو و بد قیافه. بی ریخت.

آس میخا /as mixa/ = میخا آسماق: توجه نکردن. ول کردن. محل نگذاشتن. سر به سر گذاشتن. امروز و فردا کردن. اهمیت قایل نشدن.

مثال: چورخدانندی اونوی آسمیشام میخا.
آسلانماق /aslanmaq/ = قیر ساقیز الماق: گیر دادن. جسییدن. پاپیج شدن. دست بردار نبودن.

مثال: سن نییه آسلانیسان بیزه؟
آش ایچمک /aş içmək/ = قلیان چکمک: کسی که آب دماغ خود را مدام بالا می کشد. سرما خوردگی داشتن.

آش خور /aş xor/ = صفر = پلاک لیزری: تازه کار. کسی که تازه، کاری را یا شغلی را شروع کرده باشد. سربازانی که در اولین روزهای سربازی هستند. دانشجویان ترم اول دانشگاه.

مثال: آش خور سربازلار، هامیسی پارک دادیلار.

آشیرماق /aşırmaq/ = جیرماق = گندماق = گوپلاماق: کسی که دروغ های گنده و زیاد گوید و در دروغ گفتن مبالغه کند. تعریف از خود.

آلا بولا /ala bula/ = ایکی جور بی

جور: مشکوک. نا آشنا. غیر معمول.

مثال: گوزومه آلا بولا گلیرسن.

آلا تله که /alataləka/ بی برنامه. بی

هدف. بی نتیجه. بی رغبت. بی علاقه.

سرسری.

مثال: ساختمانی آلا تله که ایشلیب.

آلا ایت /ala it/ کنایه از کسی که

خیلی مشهور باشد و همه او را بشناسند.

مثال: آلا ایت دن مشهوردی.

آلت اوست /alt üst/ دری وری سخن

گفتن. بی مورد سخن گفتن. پرت و پلا

و چرت و پرت.

مثال: چوخ آلت اوست دانشیرسان.

آلقیر /algır/ ساده لوح و کودن. بدون

فکر و اندیشه کار کردن. لابلالی.

مثال: فیلاتی ائله بیل آلقیردی.

آلما /alma/ مادر شوهر. (میوه ای که

عده ای دوست دارند و عده ای دوست

ندارند.)

آلمان بمبی /alman bombi/ کسی

که هر جا رود سر و صدای زیادی

ایجاد کند. شلوغ. زلزله.

مثال: آلمان بمبی گلدی.

آماناتابد (برک) /amanatabat/ کسی

که با یک حرف بیهوده و ناچیز زود

قهر کند یا عصبانی شود. چیزی که

بطور موقت و بدون پایه و اساس و

تکیه گاه ساخته شده باشد. ظریف و

شکستی.

مثال: بولان چوخ شوخلوق ایله مه

آماناتا بددی.

آنتن /anten/ خبرچین. فضول.

جاسوس.

مثال: گوزله ما طرف آنتن دی.

آنتن ورمه مک /anten verməmək/

توجه نکردن. جواب ندادن. اهمیت

قابل نشدن. نادیده گرفتن کسی.

مثال: منه هیچ آنتن ورمیر.

آیری اوضاع /ayrioza/ عجیب و

غریب. دور از انتظار. شلوغ و درهم و

برهم. (گاهی بعنوان یک صفت مثبت

و گاهی یک صفت منفی بکار برده

می شود.)

مثال: بو خیابان آیری اوضاع دی.

اتوبوس آیناسی /otubos aynası/ به
کسی گویند که گوشهای بزرگ و
پهنی داشته باشد.

اتوز اوچ اتوز دورد /otuzüç otuzdörd/ کسی که پایین تنه درشت اندامی داشته باشد. زنی که باسن های بزرگی دارد. درشت هیكل.

اتول بوتول /ötül bötül/ همه کاره و
هیچکاره. همه فن حریف.

اتی آجی /ətaci/ بد. بداخلاق. بد
جنس. بی مزه.

مثال: بیزیم بو همسایا چوخ اتی
آجی.

احمدی به غم /əhmədi begəm/ بی
خیال و بی مبالات و لاابالی. کسی که
در مورد همه چیز بی خیال باشد. کسی
که عاری از هرگونه احساس مسئولیت
است.

اختا سیچانی /axta siçani/ فضول.
مداخله گر.

مثال: اختا سیچانی کیمی هریره تپلیر.
أدون قویماق /odun qoymaq/ شعله
ور کردن آتش جنگ و دعوا. کسی

آی یتیم /aytim/ اصطلاحی است
برای مخاطب قرار دادن افراد.

مثال: آی یتیم هاراد/سان؟

آیی /ayi/ کودن و ساده لوح. تنبل.
چاق و چله. پرزور. یابو.
ایلدیریم /ıldırım/ زرننگ وچابک.
باهوش.

ابرش /əbrəş/ خوشگل. دختر زیبا و
خوش قیافه.

ابو قراضه /əbu qoraza/ چیزی که
زیاد کهنه شده باشد. دور انداختن. در
مورد ماشین مدل پایین و کهنه مورد
استعمال قرار می گیرد.

مثال: ابو قراضه وی ور دییشدیر.
اپن /open/ بدکاره. فاحشه. زنی که
فساد اخلاقی دارد.

ات توکمک /ət tökmək/ چنشدش در
آوردن. کسی که طوری سخن
می گوید یا کاری انجام می دهد که به
مذاق اطرافیان خوش نمی آید.

مثال: بیجور دانیشیر کی اتیمی پیمی
توکور.



ازیلیمک /*azilmək*/ = سیرتیلماق:
لوس بازی درآوردن و ناز و اداء و
اطوار درآوردن.
مثال: ازیل مه گوره ک.

اسکیح (اسکیک) /*əskiħ*/ پست و
نالایق. به کسی گویند که با شخصیت
نیست. نامرد.

آشغو /*aşğar*/ اصطلاحی است که برای
معتادان اطلاق میشود. (همان اصغر
است که با حالت خماری گفته
می شود.)

اَشْک بایتالی /*eşşək baytali*/ = دون
کشیر = داش کلم: به درد نخور. کسی
که از دستش هیچ کاری نیاید.

اطفال /*ətfal*/ همجنس باز. بچه باز.
کسی که علاقه زیادی به پسرها داشته
باشد.

افل /*əfəl*/ ساده لوح و تنبل.

آقه کفه دن توشموش

/*affə kəffədən tüşmüš*/ فرد بسیار مسن.

بیر.

که دو طرف را برای بحث و جدل و
دعوا تحریک می کند. آتش بیار
معرکه.

اده /*adə*/ اصطلاحی است برای مورد
خطاب قرار دادن کسی.

اردبیل هاواسی /*ərdəbil havasi*/
بی ثباتی. مدام در تغییر و تحول بودن.
اعتماد و اطمینان نداشتن. به کسی
گویند که در یک حال و هوا باقی
نمی ماند. دم دمی مزاج.

مثال: بو تازا رییس اردبیل هاواسینا
اوخشیور.

ارکک کشیر /*erkək kaşir*/ به درد
نخور. کسی که علیرغم وراجی اش از
دستش هیچ کاری نیاید.

مثال: ارکک کشیر کیمین نه
مورودویسان منه؟

از اون /*əzun*/ نسبت به بافت موقعیتی

هم صفت مثبت است و هم منفی [
زرننگ و با هوش و سیاستمدار.

خلافکار و هرزه.

مثال: ازاون لاردان دی ها.

اوراخلاماق /oraxlamaq/ صاحب

مغازه جنسی را به مشتری گران فروختن. با تعریف و تمجید و قسم و... چیزی را به کسی قاب کردن.

مثال: یاخچی اوراخلیا بیلدین؟

اوزلی /üzli/ پررو. سمج. بی شرم و حیا. بدون رودربایستی.

اوزی یولا /üziyola/ حرف گوش کن. تابع. مطیع.

مثال: بو اوشاق چوخ اوزی یولا دی.

اوزی یوموشاق /üziyumuşaq/ کسی که هر کاری از او درخواست کنی انجام می دهد. کسی که جواب نه، ندارد. مثال: نه دیرهم باخیر، چوخ اوزی یوموشاقدی.

اوستون وورما /üstün vurma/ بی خیال باش.

شتر دیدی ندیدی. ندیده بگیر. به کسی نگو.

مثال: اوستون ویرما قوی ایشیمیزی گورک.

انگوری /ənguri/ گیج و گنگ و نفهم.

انگوو /əngov/ بر حرف. کسی که لایق قطع سخن می گوید و به هیچ کس فرصت نمی دهد.

مثال: بیزیم بو تازا معلیمیمیز چوخ انگوودی.

انگی جیریق /əngicırıq/ = انگوو. وراج. برحرف.

اوت الو /otəlov/ زرننگ و چابک و با هوش.

مثال: اغول دیرکی اوت الو دی.

اوچماق /uçmaq/ ول کردن. محل نگذاشتن. دست کشیدن. امر برای پاپیج نشدن.

مثال: اوچ گوره ک.

اوچورتماق /uçurtmaq/ تجدید آوردن در درس یا واحد مانده شدن در

دروس دانشگاهی. مثال: نتیجه سین اوچوردا بیلدین بو ترم؟

اود قیرناسی /od qırnası/ شلوغ همراه با زرننگی خاص.

اهل موسیقی /əhle musiqi/ معناد.

اصطلاحی است که برای شناسایی معنادان بکار می‌رود.

مثال: فیلانی ده موسیقی اهلیدی.

ایاق داشی /əyaq daşı/ پررو. سمج. بی حیا.

مثال: اوز دیرکی ایاق داشیدی.

آیَیَجَر /əybəcər/ کسی که تناسب اندام مناسبی ندارد. نامتناسب. شل و ول.

ایینه /ibnə/ زناکار. خلافکار به جهت فساد اخلاقی. هرزه.

ایپی بوش /ipi boş/ کم عقل. ساده لوح. کسی که زیاد استقلال فکری و کاری نداشته باشد.

ایپی قیریق /ipi qırıq/ هفت خط. بدشانس. فقیر. ندار. ساده.

ایت اوتاران /it otaran/ ولگرد. کسی که سرش بکار خودش نیست. بیکار. خلاف.

مثال: ایشی آخشاما جان ایت اوتارماقدی.

اوسته بر اولسا نیه گلیر اشاقا

/üstə yer olsa niyə gəlir əşəğa/

این اصطلاح موقعی استفاده می‌شود که کسی به علت سرماخوردگی مدام آب دماغ خود را بالا بکشد.

اوسکولی /üsküli/ قانع. قناعت پیشه. کم خرج. محاسبه کاردر مورد خرج و مخارج و بخصوص پول.

اوش (اوچ) گوراک /üş görək/ = اوچماق: پاپیچ نشو. ول کن. دست بردار. گیر نده.

اوشاق باز /üşaq baz/ = اطفال. علاقه داشتن به جنس موافق در مردان.

اهر اهر /əhər əhər/ ماشین آردی. (علت اینکه اکثر ماشینهایی که از تبریز به اهر و بلعکس مسافر کشی می‌کنند آردی هستند و برای صدا زدن مسافر مدام اهر اهر می‌گویند لذا از این اصطلاح برای این نوع ماشین استفاده می‌شود).

اهل عیالی نوشابه /əhləyyalli nuşabə/ نوشابه خانواده.

مثال: بیر دانا اهل عیالی نوشابه وئر.

ایتیل /itil/ برو گم شو. از جلوی چشم دور شو.

مثال: ایتیل گوره ک.

ایچری آتماق /içəri atmaq/ پس

ندادن چیزی. چیزی را به صاحبش پس

ندادن. امانتی را به صاحبش

برنگرداندن. معمولاً این اصطلاح در

مورد افرادی بکار می‌رود که به بد

حسابی شهره عام و خاصند و معمولاً

پول یا هر چیزی که از کسی قرض

می‌گیرند پس نمی‌دهند.

مثال: نمه بورج آلیر آتیر ایچه ریه.

ایچی بوش /içi boş/ ترسو. بی مغز.

کسی که فقط های و هوی دارد و از

دستش کاری ساخته نیست.

مثال: دانشماقینا اویم، ایچی بوشدی.

ایچی کچمک /içi geçmek/ زیاد حظ

کردن. کیف کردن. زیاد لذت بردن.

نهایت ابراز علاقه و عشق.

مثال: ایچیم گنچدی ایچین گنچسین.

ایری پالان /əyri palan/ هواپیما.

اصطلاح قرضی است بین عوام از شکل

مرخم airplane

ایت قاتیقی /it qatıqı/ طمع بیش از

حد. عدم قناعت. کسی که نسبت به

همه چیز طمع دارد. طماع. بهانه گیر.

گیردادن.

مثال: ایت قاتیقی ایستمه گورک.

ایت میلچگی /it milçəgi/ سمج. دست

بردار نبودن. پررو.

مثال: ایت میلچگی کیمی یاپیشیب

بیزه.

ایته دونمک /itə dönmək/ عصبانی

شدن. ناراحت شدن. از کوره در رفتن.

مثال: رییس دونن ایته دونموشدی.

ایته له مک /itələmək/ = قاب اله مک

= قابلاماق: جنسی را به مشتری گران

فروختن. چیزی را بزور به کسی

فروختن.

مثال: یاخچی ایته لیه بیلدین.

ایتی /iti/ = آغازی اوتی: کسی که

همیشه حرفش را به کرسی می‌نشاند.

پر ادعا.

ایتیرومک /itirmək/ از بین بردن. تمام

کردن. ناپدید کردن. گم کردن.

مثال: باخ اونا اوت ویریرها!
اوزی سوسوز /üzi susuz/ = اوزدن
گنتمین: بی حیا. پررو. بی شرم. بی
آبرو.

مثال: چوخ اوزی سوسوزدی
آلمینچاق گنتمز.

ایماله /imalə/ گیر دادن. ناخنک زدن.
فضولی کردن. ناز و ادا و اطوار در
آوردن. اما و اگر.
مثال: آلمیاسان ایماله اله مه.

ایکی قیرانلیق /iki qıranlıq/ یا بشش
قیرانلیق: اصطلاحی است برای عدم
درک و فهم مطلبی به کسی اطلاق
می‌شود. موقعی که کسی چیزی را دیر
متوجه می‌شود گویند:

-ایکی قرانلیقین آیری دی، توشمور.
ایلی تیکه /ilitikə/ فرد بد بو. کسی که
همیشه بوی بدی از دهان یا بدن یا
لباسش می‌آید.
ایلیشماق /ilişmaq/ گیر دادن. پاپیچ
شدن. پررویی کردن.

مثال: نه ایلیشیسن منه ال چک دا.
ایلیشماق /ilişmaq/ = ایلیشه جکی
الماق: عاشق شدن. در دام عشق کسی
افتادن. به کسی علاقه زیادی داشتن.
مثال: ایلیشیب خالا قیزیسنا ال چکه
بیلمور.

ای وای مامانی /eyvay mamani/
کسی که با ادا و اطوار ساختگی و
مصنوعی سخن می‌گوید. نازک نارنجی.
ندید بدید.

اوت ویریر /ot verir/ خیلی با حال.
خیلی لذت بخش. حشری.

ب

باس قازا /*bas qaza*/ زود باش. ادامه
بده. زود تمام کن.

باش ایی وئوماق /*başı vermaq*/ زیاد
صحبت کردن. با سخنان بیهوده
حوصله کسی را بردن. کسی را با
سخنان بیهوده خسته کردن.

مثال: باشو/این ور مه گورک.

بامبیردچی /*bambirdçi*/ بلوف زن.
دروغگو. کسی که زیاد از خود یا
دیگران در حد مبالغه تعریف و تمجید
کند.

باناماق /*bannamaq*/ زیاد گریه
کردن. زیاد صحبت کردن. لایتنقطع
سخن گفتن همراه با گریه.
مثال: باناما گورک.

باباپلو /*babapilo*/ کسی که روی
حساب و کتاب خرج نمی کند.
ولخرج. پر ریخت و پاش.

بارا باسماق /*bara basmaq*/ یا بارا
قویماق: وقتی استفاده می کنند که
کسی حرفی را که نباید می گفت،
بگوید یا کاری که نباید انجام
می داد، بکنند.

مثال: بارا قویدوم سوزومی اونا دیدیم.

بازار یتیمی /*bazar yetimi*/ پررو.
زرنک. سمج

بازلیق /*bazlıq*/ علاقه داشتن. دوست
داشتن. عشق چیزی را داشتن.
مثال: منده داغ داشا بازام دا!

باش آپارماق /*baş aparmaq*/ خیلی
عجله داشتن. با عجله زیاد کاری را
انجام دادن یا سخنی را گفتن.

مثال: نه خبردی باش آپارمیشان کی!

باش بولاماق /*baş bulamaq*/ نامزد
کردن پسر. ازدواج.

مثال: بیزده بونون باشین بولادیق.

مثال: بالاخانوی ایجاریه وریسین؟
 بالبح /baleh/ کیس. اصطلاحی است
 بین دانشجویان رایج و متداول است.
 که اغلب با طنز و کنایه همراه است.
 مثال: بوکیلاس دولودی بالبح لن.
 بالکن /balkon/ اصطلاحی است که
 به سینه بزرگ اطلاق می‌شود. کسی
 که سینه درشتی دارد.
 بالیق /balıq/ چاق. به افرادی که خیلی
 درشت اندام و چاق باشند گویند.
 باه قویماق /bah qoymaq/ زیاد دروغ
 گفتن. دروغ‌های گنده گنده گفتن.
 تعریف و تمجید افراطی از خود کردن.
 مثال: باه قویما گورک.
 باهالی ایت /bahali it/ زنانی که
 خودشان را با آرایشهای غلیظ و هزار
 رنگ از جلد آدمیت خارج کنند.
 باهالیق چکیکه‌سی /bahalıq çekikəsi/
 آدم لاغر. پوست و استخوان.
 بایدان /baydan/ دختری که فقط به
 یک نفر دل می‌بندد و دیگر با هیچکس
 دوست نمی‌شود.
 مثال: اونو بوشلا او فیلاتنین بایدانیدی.

باش بیلن /baş bilən/ استاد. ماهر.
 وارد. کار بلد.
 باش یمک /baş yemək/ زیاد حرف
 زدن. با زیاد حرف زدن حوصله کسی
 را بردن. مزاحمت ایجاد کردن.
 مثال: باشیمی یمه گورک.
 باشی سویوق /başı soyuq/ بی خیال.
 بی مبالات. توجه نکردن به چیزی.
 احساس مسئولیت نداشتن.
 مثال: فیلاتنی چوخ باشی سویوق
 آدامدی نه گلیرین بیلر نه خشله‌میه‌ین.
 باشی یلی /başı yelli/= باشی هاوالی
 = پورنی یللی: مغرور. نادان. بی تجربه.
 آغاز جوانی.
 بالادی /baladi/ نوجوان. کسی که
 علی رغم سن و سال کمش سخنان
 گنده گنده می‌زند و ادای بزرگان را
 در می‌آورد.
 بالا قطعه /bala qəta/ کسی که قدش
 کوتاه باشد.
 بالاخانا /balaxana/ فکر. اندیشه. مغز.
 به کسی که از روی فکر و اندیشه
 سخن نگوید گویند.

- بایدیرماق /baydırmaq/ سوتی دادن. خطا کردن. اشتباه.
- مثال: دانیشاندا/ بایدیریر.
- بایقوش /baiquş/ تنها. کسی که تنهایی را دوست دارد.
- ببیر /bəbir/ زرنګ. چاپک.
- مثال: اوغول ده بیر کی ببیردی.
- ببیش /bəbiş/ معتاد. کسی که مواد مخدر مصرف می کند.
- بچه مثبت /bəçə müsbət/ سر بزیر.
- با اعتقاد. کسی که بدنبال هیچ کار خلافي نیست. محتاط. ریسک ناپذیر.
- بچی /beçi/ شلوغ. ریز.
- بخارسیز /büxarsız/ بی غیرت. بی رګ.
- مثال: بیرآلمادا بخار وار سنده بخار یوخدی.
- بدەمک /bəddəmək/ جنسی را به مشتری گران فروختن یا چیزی را به زور به کسی فروختن.
- برک ایشلیب /bərک işlib/ کسی که دارای فرزندان بیشتری باشد، گویند.
- بش قرانلیق /beş qıranlıq/ = ایکی قرانلیق: درک و فهم. کنایه از دیر متوجه شدن مطلبی توسط کسی.
- بشقاب /boşqab/ ماهواره. دیش.
- بشکه /boşka/ جاق.
- بنی هندیل طایفاسی /bənihəndil tayfası/ اصطلاحی است که به رانندگان ماشین های بزرګ و باری و کامیون و تریلر داده می شود.
- مثال: پیکان رانده سی دبیر کی بنی هندیل طایفاسیندان دی.
- بوراخماق /buraxmaq/ ول کردن. اهمیت ندادن. دفع باد معده.
- بورجودماق /burcudmaq/ = بوروشدورماق: امروز و فردا کردن. از زیر کاری در رفتن. من من کردن.
- مثال: دمیشدی پول وره جسیم /اما بورجودئی.
- بورنی یلی /burni yelli/ یا باشی هاوالی: مغرور. بی تجربه. اوایل دوران جوانی.
- بوروشدورماق /buruşdurmaq/ امروز و فردا کردن. از زیر کاری در رفتن. به کار دیگران لطمه وارد کردن.

مثال: خیدمهته گنډ سئیدی بورنی
اغولاردی.

بوروغی دونمک /buruği dönmək/
سر به سر گذاشتن. از انجام کار طفره
رفتن. پشیمان شدن از قول و وعده داده
شده. سر کار گذاشتن. جیم شدن.
مخفی شدن.

مثال: منی گورجک بوروغی دوندی.
بولودلوق /buludluq/ کساد بودن
بازار. فروش نداشتن. ماساد.

مثال: اوج دورت گوندی
بولودلوخدی.

بوی دنمک /boy demək/
زیاد از خود تعریف کردن. حرفهای گنده
گنده زدن.

مثال: چوخ اوزوندن بوی دئمه.
بویاقچی /boyaqçı/ آدم دورو. منافق.
چند چهره. کسی که ظاهر و باطنش
یکی نیست. حقه باز و کلک باز.
مثال: اونون سوزلرینن ناراحات آلما او
بویاخچی دی.

بویوک باش /böyük baş/
آدم حسابی. ریش سفید. مشهور.

مثال: هاردان ددیم بوروشدوردی.

بوز قولاق /buz qulaq/
بچه‌ی حرف نشنو. کسی که هر چقدر پند و اندرز
دهی باز سرش به کار خودش است.
بوشتی /büştəri/
مشتی که بعد از ریخت و پاش زیاد در مغازه چیزی
نمی‌خرد.

مثال: بولار بوشتی دیلرها بوشلا.
بوشلاماق /boşlamaq/ = بوراخماق:
اهمیت ندادن. ول کردن. توجه نکردن.
بو طرفدن گنت غافلگیر ایله

/bu tərəfdən get ğafilgir eylə/
به کسی گویند که مدام انگشتش را در
دماغش می‌کند.

بوغاز باسماق /boğaz basmaq/
حق‌ال سکوت دادن. رشوه دادن. زیر
میزی دادن.
مثال: قاپیچی نین بوغازین باسدیم منی
اتوردی ایچری.

بورنی اغولماق /burni oğulmaq/
تجربه به دست آوردن. شکست
خوردن. شکستن غرور.

می‌داند. زرنگی همراه با شوخ بودن.
شوخی طبیعی.

مثال: چوخ بیژسن.

بنش گدَر /beş gedər/ باارزش.

آفرین. تحسین. نوعی پاداش و ترغیب.

کاری که بجا و به موقع انجام بگیرد در

مقابل آن گویند.

(شاید اصطلاح عامیانه یا محاوره‌ای

ورزشی باشد بخصوص در والیبال یا

تنیس روی میز که به کسی که آبشار

محکم و پر قدرتی می‌زند گویند).

مثال: سنین بو/یشین بش گد ر.

بی بازار الماماق /bei bazar olmamaq/ =

آماناتا بت: اطمینان نداشتن. اعتماد

نکردن. روی کسی حساب باز نکردن.

مثال: اونی بوشلا اونون بی بازاری

بوخدی.

پیار /beyar/ تنبل. بی خیال.

مثال: پیار/انما.

بیبرکولی /bibər koli/ یا بیبر

/bibər/ آدم تلخ زبان. کسی که

همیشه با نیشخند و کنایه حرف می‌زند.

بد جنس. شرور. دو بهم زن.

مثال: بیبرکولی گلدی گینه.

بی بی سی /bibisi/ خبر چین. فضول.

آنتن.

بیزیم کدی /bizim kəddi/ گنج.

ساده لوح. نفهم. بی خیال.

بینی یشمک /beyni yemk/ = باش

یمک. زیاد صحبت کردن. لاینقطع

سخن گفتن. وراجی کردن. بیهوده و

عاطل و باطل سخن گفتن.

بیؤ (بیؤ یا بیچ) /big/ زرنگی همراه با

حقه بازی. کسی که همه چیز را

پ

پیتماق /pitmaq/ سرزنش کردن.

پشیمان شدن. از فرط شرم و حیا سرخ شدن.

پس وورد ایلهماق /pəsvord eləmaq/ سیگار کشیدن. بین دانشجویان دانشگاهها رایج است.

مثال: نه/ایی گلیر پسوورد الدین؟

پشتار /poştar/ کمتر باز. کسی که کارش پرورش و خرید و فروش کمتر باشد.

پطی /peti/ لوطی. با مرام.

پلش /pələş/ آدم بی سلیقه و بی نظم و انضباط.

مثال: چوخ پلش شاگردی، بيلمير خودکاری هاردا میدادی هاردا.

پلشت بابا /pələştəbaba/ = پلش: بی نظم و انضباط.

پیتیک /pitix/ = پیسیخ /pisix/

کوتاه قد. تپل. چاق.

پاپاق /papaq/ گیج. تنبل. نفهم. ساده لوح.

پارکینگ /parking/ زن. همسر.

مثال: پارکینگین وار؟

پاستوریزه /pastoriza/ این اصطلاح به بچه های مایه دارها و سرمایه دارها اطلاق می شود که کارشان فقط خوردن و خوابیدن است و هیچ کاری انجام نمی دهند.

مثال: نه گوزل پاستوریزه اوشاقدی.

پایگاه /paygah/ زن. همسر. نامزد.

بیشتر موقعی استفاده می شود که پسر نامزد به منزل نامزدش میرود.

مثال: نه پورتوبسن اولمیا پایگاه دان

گلیرسن؟

مثال: اعصابیمین اوسته پیاده روی
ایله‌مه گورک.

پیام زور /pəyam zur/ دانشگاه پیام
نور.

پیرکافتار /pir kaftar/ پیرزن بد
اخلاق.

پیشیک آسکیرماق /pişik askırmaq/
پشیمان شدن. اصطلاحیست در مورد
کسی که در شرف انجام دادن کاری
منصرف گردد.

مثال: نیه گشتمدین مدرسیه پیشیک
آسکیددی؟

پیلولوق /piloluq/ برای دخترانی که
هنوز به سن بلوغ نرسیده به آرایش و
پیرایش خود اهمیت زیادی می‌دهند،
اطلاق می‌شود.

پنیر /pənir/ = پنیر دبه‌سی: آدم خیلی
گیج و ساده لوح. بی عقل.

مثال: گنله پنیر دبه‌سینه /ونخشیور.

پنیر /pənir/ مواد مخدر. هروئین.

پنیر دبه‌سی /pənir dəbbəsi/= پنیر.

پوخون ییتن /poxun yiyən/ خسیس.
چلیس. بخیل.

پورتمک /pörtmək/ خجالت کشیدن.
سرخ شدن از شرمندگی. مثال: نه
پورتوبسن؟

پوسته قارین /püstə garın/ کسی که
طمع کمی برای خوردن دارد. کسی
که جیره غذایی‌اش کم است. قانع.
قناعت پیشه.

پولا دونمک /pula dönmək/ خجالت
کشیدن. از خجالت سرخ شدن.
احساس شرم و حیا کردن.

مثال: اوتاندیقیمنان پولا دوندوم.

پوله‌مک /püləmək/ اعتیاد داشتن به
مواد مخدر.

مثال: بودا تازالیکدا پولوور.

پیاده روی /piyadə rəvi/ اعصاب
کسی را بهم زدن. عصبانی کردن.

ت

تاییت زینگرووی /tabit zingro/ فرزند

آخر خانواده. لاغر اندام و نازک بدن.

تاختیلماق /taxılmaq/ گیر دادن.

چسبیدن. مزاحمت در حد افراطی.

مثال: بودا تاخیلیب بیزه ال چکمور.

تاری دوه سی /tari dəvəsi/

بزرگ بد قواره. درشت هیكل و بد

اندام.

مثال: آدام دییر تاری دوه سی دی.

تاکا لاق /takkalaq/ آدم یا هر

وسيله ای که خیلی شل و ول است.

تالار اندیشه /talare əndişə/ توالث.

دستشویی.

تای باشی /tay başı/ زرنک و با

هوش. کسی که هم خیلی زرنک است

و هم شوخ طبع.

مثال: بیزیم بو رییس لاپ او تای باشی

لاردان دی ها.

تیسماق /tısqmaq/ ناراحت شدن.

حالتگیری. ضایع شدن.

مثال: منی گورچک تیسدی.

تنز تو /teztol/ کسی که زود از کوره

در می رود. کسی که زود عصبانی و

ناراحت می شود.

تنز داشماق /tez daşmaq/= تنز تو.

زود قضاوت کردن. وسط حرف کسی

پریدن. حاضر جوابی کردن. زود

عکس العمل نشان دادن.

تین تین قاسم /tintin qasım/ تنبل.

باحوصله. کسی که همه کارهایش را

با حوصله زیادی انجام می دهد.

بی خیال. آرام و خونسرد.

تابلو /tablo/ مشخص. معین. شناس.

کسی که صفت یا حالتی را بطور کامل

و آشکار در خود نشان می دهد.

مثال: معتادینگی تابلو دی ها.

- تب انله مک /*təb eləmək*/ ناراحت شدن از کسی یا چیزی.
- تپه قره مه /*təpə qərəmə*/ کسی که در یک جمع حریفی را می زند و همه به آن اعتراض می کنند و همه او را سرزنش می کنند.
- مثال: تپه قره مه ایلمه قوی سوزومی دیم.
- تخته گاز /*təxtə gaz*/ لاینقطع. بدون معطلی. بدون توقف. کاری را بطور مستمر انجام دادن. بطور مستمر و لاینقطع صحبت کردن.
- مثال: تخته گاز دانیشما گورک بیزده فرصت ور.
- تخوم /*toxum*/ آدم بد جنس. شرور. بد ذات.
- توخام /*tərxam*/ تن پرور.
- توهمک /*tərrəmək*/ پول خرج کردن. سر کیسه را شل کردن.
- مثال: تره گورک اوغلوون تویودی.
- تعطیل /*tətil*/ عاجز بودن. ناتوان بودن. از عهده کاری بخوبی نیامدن.
- ناتوان بودن در انجام کاری یا نداشتن مهارتی.
- مثال: دست فرمانین تعطیل دی.
- تفلون /*teflon*/ سمج. آدم پررو. از رو نرو.
- مثال: ال چک تفلون کیمین یایشما گورک.
- تلفون /*telfun*/ انگشت به دماغ کردن.
- تله چرتمک /*tələ çətmək*/ کار اشتباهی انجام دادن. خلاف عرف معمول کاری را انجام دادن. خلاف کاری.
- مثال: گینه نه تله چرتیب سن.
- توپ آتماق /*top atmaq*/ غیبت کردن. پشت سر کسی تهمت زدن.
- مثال: توپ آتماکی اوزونه دینه.
- تورپ سیز /*turpsız*/ آدم کم جنبه و زود رنج.
- تور توخیان /*tor toxyan*/ کلک باز. حقه باز. دغل باز.
- تورشامیش /*turşamış*/ کسی که سن ازدواجش گذشته باشد.

- تورکی سایا /türki saya/ ساده لوح.
کسی که اهل سیاست و حقه و کلک نباشد.
- توسو /tüssü/ = توسدو = توسدو
قویماخ: بازار گرمی کردن. طاقچه بالا گذاشتن.
- توسو قویماق /tüssü qoymaq/ بازار گرمی.
- توکان /tükan/ گیر دادن. حساسیت داشتن. کسی که از چیزی بدش می‌آید.
- مثال: بو همسایا منه لاپ توکان الوب‌ها.
- توک لنمک /tüklənmək/ پولدار شدن. مایه دار شدن.
- مثال: چیلپاقیدی تزه توکله نیب.
- توکلی یوآلما /tühli yer alma/ میوه کیوی.
- تولکی /tülki/ زرنگی همراه با حقه بازی و کلک بازی. چند رنگ. با هر کسی جووری رفتار کردن.
- مثال: باشی آشالیقینا باخماها تولکی لردن دی.
- تومانلی توشوک /tumani tüşük/ ندید بدید. نداز. فقیر.
- تویوخ /toyux/ = خیر و شر سوپورگه‌سی. این اصطلاح به کسی اطلاق می‌شود که بدون دعوت به مجالس عروسی یا ختم که غذا می‌دهند می‌رود چون مرغ را هم در عروسی و هم در ختم سر می‌برند.
- تیتیش مامانی /titiş mamani/ ناز پرورده. کسی که خیلی ناز و عشوه می‌کند. اداء و اطوار ساختگی و مصنوعی.
- تیر گتمک /tir getmək/ ولو رفتن. بی حال و سست بودن. دراز کشیدن. جا گرفتن. در همه جا دراز کشیدن و خوابیدن.
- تیکه /tikə/ = کیس. دختر خوشگل و خوش تیپ.

ج

جیبیلداق /cibildaq/ = جیبریق:

لخت. عریان.

جیوت قوز /cirtqoz/ کسی که زود

قهر می کند. آدم سبک و کم ارزش و

پا در هوا. کسی که زود قهر می کند و

زود آشتی میکند. کسی که زیاد در

یک حال و هوا باقی نمی ماند.

جیویلماق /cırılmaq/ نهایت حسادت

و بخل. چشم دیدن کسی را نداشتن.

مثال: ماشینیمی گوردی آز قالدی

جیریلا.

مثال: حسوددوغوندان جیریلیر.

جیوماق /cırmaq/ دروغ گفتن. مبالغه

کردن در دروغگویی. زیاد از خود

تعریف کردن.

مثال: اونون سوزلرینه اینانما جیریر.

جیز /ciz/ مواد مخدر. معتادان برای

خرید مواد از این اصطلاح استفاده

می کنند.

جیز /ciz/ اصطلاحی است که نهایت

علاقه به کسی را می رساند که اغلب

بصورت طنز استفاده می شود.

مثال: گه منی جیز.

جیغا /ciğa/ کوتاه قد. خپل.

جازلاماق /cazlamaq/ دزدیدن.

سرقت کردن. یواشکی چیزی را بدون

اجازه کسی برداشتن.

جالانماق /calanmaq/ سست و بی

حال شدن. خماری.

مثال: نه خبریندی سوت کیمی

جالانیرسان.

جان قاشینما /can qaşınma/ دنبال

درد سر و کتک کاری گشتن. وقتی

رژیم غذایی خودش را خیلی لاغر و
کمر باریک می‌کند.

جیه قویماق /cibə qoymaq/ دست

کم گرفتن کسی. روی کسی حساب
نکردن. اهمیت قایل نشدن به کسی.

مثال: سن فیلانی نی جییوه قویما.

جیگر /ciyər/ خوشگل و با حال. به دل
برو.

جین /cin/ زرنک و زیرک و در همه
جا حاضر.

کسی دنبال بهانه‌ای برای دعوا می‌گردد
از این اصطلاح استفاده می‌کنند.

مثال: دوزاوتی جانین قاشینماسین.

جانا بالا /cana bala/ اصطلاحی است
که حالت تعجب و حیرت را نسبت به
چیزی گرانها و پرازش یا دختری
خوشگل و افاده ای ادا می‌کنند.
جلف /cələf/ زرنک حقه باز. چابک.

سیاستمدار.

جله قیرمیش /cələ qırmış/ زرنک.
کسی که دم به تله نمی‌دهد.

جووان اژن /cuvan əzən/ خانم بسیار
با سلیقه و خانه دار و کد بانو.

جوجه کباب /cüca kabab/
اصطلاحیست که بین ارازل و اویاش و
افراد خلافکار رایج است و بیشتر معنای
زندانی را می‌رساند.

جوری /cüri/ = ماستیر. آب زیر کاه.
کسی که خیلی زرنک است اما نمود
ظاهری ندارد.

جوشکار /cuşkar/ معتاد.

جیبی /cibi/ کسانی که بسیار لاغر و
ریز و نازک اندام هستند. کسی که با

چ

چال چاپی /çalçapi/ = اوت الو =
ایلفیدن: زرنک و زیرک.

چالاسی /çalasi/ دو بهم زن. فردی
که عادتش دعوا و مرافه انداختن بین
دو نفر است.

مثال: سنین بو دوستون از اون چالاسی
لاردان دی.

چای سوزن /çay süzen/ دوست.
رفیق.

چیش /çepiş/ = گچی: دیش. بشقاب
ماهواره.

مثال: چیپشین وار یا سنده سیم آتیسان.
چتیر باز /çetirbaz/ داماد سر خانه.
دامادی که عین چتر باز موقع ناهار و
شام خودش را به سر سفره منزل زنش
می‌رساند.

چتیر باز /çetirbaz/ حقه باز و کلک
باز.

چنت /çet/ بد. زشت. بی ارزش.
بیهوده.

چنتی قولی /çeti qulı/ آدم لایبالی.
فرد بی خیال و ساده لوح.
اصطلاح مخاطب قرار دادن فرد ساده
لوح.

چیراغ ورمک /cırağ vermək/ اعلام
رضایت. به کسی که رضایت خود را
در مورد خواسته فردی با ایماء و اشاره
اعلام کند، گویند:
طرف چیراغ وردی.

چارراه مهندسی /çarrah mähəndisi/
بیکار و خیابانگرد. پسرهای بیکار
خیابانی که ول می‌گردند.
مثال: - طرف نه کاره دی؟
- چارراه مهندسی دی.

چاقال /çaqqal/ دو بهم زن. فضول.
مثال: چاقالانیب دونیانی بیر بیرینه
ویرما.

چتیر باز /çətirbaz/ معتاد.

چک گورک /çək gōrək/ = قمیشوی
چک گورک = ...چک گورک: ولم
کن. دست از سر من بردار. مزاحم نشو.
گیرنده.

چوبان سل /çobansel/ ایرانسِل. چون
همه از این خط همراه دارند چه مایه
دار و چه کم بضاعت، لذا از این
اصطلاح بجای ایران سل استفاده
می کنند.

چاگی /çaği/ آدم شوخ مزاج و
پرخنده. فردی که زیاد می خندد.
خندان.

چورکلی /çörəkli/ منفعت دار.
سودمند.

مثال: چورکلی ماشین دی، آل.

چوروک /çürük/ لاغر اندان. نازک
بدن.

چوروک /çürük/ حراف. پر. حرف.
کسی که زیاد حرف میزند.

مثال: چوروک لمه گورک.

چوروکله مک /çürükləmək/
= چوروک

چول قوشی /çöl quşı/ کسی که کار
و بارش دور از خانه و کاشانه و وطن
خویش است و خیلی کم امکان سر
زدن به خانواده اش را دارد.

چولمک /çülmək/ کسی که دهانش
خیلی بزرگ و گشاد باشد.

چی ات /çiat/ سمج. پررو. کسی که
در انجام کاری خیلی پافشاری می کند.
مثال: چی/تی کیمین یاپیشما منه.

چیراغی سوندور /çiraği söndür/
دماغت را پاک کن. آب دماغت را
بکش بالا.

چیلیس /çilis/ خسیس. بخیل.

مثال: چیلیس لئمه اوزووه بیر ماشین
آل.

ح

حاجات/hacat/ وسیله. چیز. شی.

متاع. آلت تناسلی مرد.

حال دستگاهی/hal dægahi/ با حال.

با حوصله و شوخ مزاج. کسی که به

آدم حال و لذت دهد.

مثال: بوتیکه حال دستگاهی دی ها.

حرارتی چوخ الوب/hərarəti çox olub/

کسی که رنگ پوستش سیاه یا تیره

باشد گویند.

حسن سوخدی درمانی

/həsən soxdi dərmani/

جای بی قانون. بی نظم و بی انضباط.

محلی که بدون نوبت همه مشغول کار

خویشند.

مثال: حسن سوخدی درمانی دیر کی

دور نوبتونده چوره وی آل.

حوٲوک باز/hüllühbaz/ حقه باز.

کلک باز. خلافکار.

خ

خیردالاماق /xırdalamaq/ نخودی

خندیدن. آرام آرام خندیدن.

مثال: نه خبریندی نه خیردالیسان؟

خیردالاماق /xırdalamaq/ فساد

اخلاقی داشتن. زنا کار. مفعول.

خیندیل /xındıl/ آدم چاق و کوتاه.

خاخول /xaxol/ گیج. نفهم. ساده

لوح.

مثال: خاخول دیرم کی اوزوم بیرم.

خاراب /xarab/ کسی که فساد

اخلاقی دارد. بدکاره.

خالا ویرماق /xala vırmaq/ کار را

درست و حسابی انجام دادن. انتخاب

درست و حسابی داشتن بخصوص در

مورد انتخاب برای ازدواج.

مثال: قالدی قالدی آخیردا ویردی

خالا.

خای /xay/ خنگ. گیج. نفهم.

خایامال /xayamal/ = دستمال کش

= دستمال: چاپلوس. شیوه باز.

خبرچین. زیر آب زن.

مثال: گوزله ما تازا سریاز خایامال دی.

ختم روزگار /xətm ruzgar/ کسی

که در هر کاری بخصوص کارهای

عوضی و خلاف سر آمد و استاد است.

همه چیز دان.

خرپول /xərpul/ مایه دار. سرمایه دار.

پول دار.

خرخوان /xərxan/ زیاد درس خوان.

شاگرد زرنگی که از هر فرصتی برای

مطالعه استفاده کند.

خروس لانماق /xoruzlanmaq/ بیهوده

پرخاشگری کردن. مغرور بودن. باد

غب غب انداختن. با همه سر جنگ و

دعوا داشتن.

مثال: خروسلانما اوتی برینده.

خیار /xiyar/ کج فهم. گیج. ساده لوح.

خیر و شر سوپور گه سی
= /xeir o şər süpürgəsi/

تویوخ: کسی که در همه مجالس بدون دعوت حاضر است.

خشیله نمک /xəşillənmək/ لوس شدن. شیوه باز بودن. دستمال کشی کردن. چاپلوسی کردن.
خط یازماق /xət yazmaq/ مقاربت. نزدیکی.

خطّه دوشمک /xəttə düşmək/ کسی که بطور ناگهانی در رفتار، حالت و صفات خود تغییر ایجاد می کند بخصوص در مورد اعمال خلاف مانند معتاد شدن یا کارهای خلاف اخلاقی کاربرد دارد.

مثال: برد/ تازا معتاد بقی خطینه توشوب.
خلبان عینکی /xələban eynəyi/ لباس زیر زنانه. سوتین.

خلشیر /xəlsir/ زن بدکاره و خلافکار.
زناکار. فاسد. مفعول.

خلیج فارس /xəlicfars/ خانه افرادی که پررفت و آمد باشد گویند. کسی که زیاد مهمانی دهد و خانه اش دایم در رفت آمد مهمانها باشد.

مثال: باجیم گیلین اولری خلیج فارس اوزودی.

د

دابان چکمک /daban çəkmək/

تحریک کردن. تشویق کردن. برای انجام کاری به جلد کسی افتادن. به راه خلاف کشاندن. تشویق و ترغیب کردن
مثال: من گتتمیردیم، سن منیم دابانلاریمی چکدین.

دابان داشی /daban daşı/ = قزوین

داشی = ایاق داشی: پررو. سمج.

مثال: اوز دیرکی دابان داشی دی.

داش دیغراتماق /daş dıǵırratmaq/

= داش دمراتماق: مانع کاری شدن. جلوگیری از انجام کار. در مسیر پیشرفت کار کسی مانع ایجاد کردن.

مثال: داش دیغراتما قوی ایشیمیزی گورک.

داش دوور /daş dövər/ با دوام.

محکم.

مثال: پژو لار چوخ داش دوور ماشین الولار.

داش کلم /daşkələm/ نفهم. گیج.

خنک.

مثال: مغز دیرکی داش کلمی دی.

داشماق /daşmaq/ زود عصبانی شدن.

زود از کوره در رفتن.

مثال: داشما قوی سوزومی دییم.

داغ دیبینن گلن /dağ dibinnən gələn/

برای کسی اطلاق می شود که زیاد با

آداب و رسوم زندگی شهری آشنا

نیست. بیشتر شهر نشین ها در مورد

دهاتی ها این اصطلاح را بکار می برند.

دامار سیز /damarsız/ = بخار سیز =

یر آلمان: بی غیرت.

دانقاز /danqaz/ یک دنده. کسی که

در مورد نظر یا کار خود پافشاری و

اصرار بیشتری داشته باشد.

داواخان نردوانی /davaxa nanərdüvani/

دراز. بلند قد.

دم قارپیزی /dem qarpızı/ کچل.

طاس و بی مو.

دم قارپیزی /dem qarpızı/ خنگ و

نفهم و ساده لوح.

دمنه مک /dəmnəmək/ شادی کردن

و خندیدن بیش از حد. مزاح و شوخی

کردن و شوخ طبع بودن. بی خیال

بودن. سخنان طنز دار و جوک گفتن

همراه با خنده.

مثال: نه خبرین دی نه دمنیسن؟

دو بیردا گلیم /du birda galim/ سر

کار گذاشتن کسی. به کسی وعده

وعید توخالی دادن. خالی بندی. بهانه

چیدن. از زیر کاری فرار کردن.

مثال: اونون اییین اوسته اُدون یغماها

دو بیردا گلیم لردندی.

دوبه /dübəh/ کسی که در هر کاری

دخالت کند و خودش را متخصص آن

کار بداند.

دودورقا /dodurqa/ شل و ول. کسی

که در کارش جدی نیست و همه

کارهایش را با بی خیالی و بی دقت

انجام دهد.

دَبَه قویماق /dəbbə qoymaq/ عیب و

ایراد گذاشتن برای چیزی با کاری.

مثال: آلیسان آل آلمیسان دَبَه قویما.

درجا ویرماق /dər ca vırmaq/

مردود شدن. رد شدن در تحصیل.

دزبر /dəzbor/ رانندگاه کامیون و

تریلی که درشت هیکل و سییل کلفت

باشند.

دستمال /dəsmal/ = خایامال:

چاپلوس. شیوه باز.

دستمال کش /dəsmal keş/ کسی که

برای فرد دیگری چاپلوسی کند.

مثال: دوردان گتتمیرکی دستمال

کشلیک ایلییر.

دستمالاماق /dəsmallamaq/ =

دستمال کش.

دِفیر /defir/ افرادی که خیلی درشت

هیکل و بزرگ اندام هستند. تنومند.

دلارچی /dolarçı/ = خرپول: سرمایه

دار. پولدار.

دَلَه ک /dəllək/ همه فن حریف و همه

کاره.

ذ

ذاتی قیریق / *zadı qırıq* / آدم بد ذات.

شورر. بد جنس.

ذهنی دوری / *zehni duri* / بشاش.

شاداب. پرروچی.



روس توپوخی /rus toyuxi/ تنبل.

خجالتی.

ریکا /rika/ پسر.

رئنا /rəna/ زنی که زیاد آرایش می‌کند.

رئگچی /rəhçi/ فریبکار. حقه باز. دو رو. ظاهر ساز. ریا کار.

رئگله مک (رهله مک) /rəhləmək/ گران فروشی کردن. صاحب مغازه ای که جنسی را گران به مشتری می‌فروشد و برای فروختن آن هزار ادا و اطوار و قسم یاد می‌کند.

مثال: اله رهله دیم هئش روحی ده بیلمدی.

رئگ وریب رئگ آلماق

/rəh verib rəng almaq/ خجالت

کشیدن. شرم وحیا کردن. سرخ شدن از فرط خجالت.

مثال: اوتاندیقیندآن رئگ وریردی رئگ آلیردی.

ز

زهر تولوغی /zəhər tuluği/ تلخ
 زبان. کسی که کارش نیشخند زدن
 است.

مثال: قاینانا دبیرکی زهر تولوغی دی.
 زیونا پوله مک /zırna püləmək/ زیاد
 صحبت کردن. وسط حرف کسی
 پریدن. حرف یا سخن خیلی کوچک
 را بزرگ کردن.

مثال: زیرنا پوله مه گورک دانیشیرام.
 زیگیل /zigil/ مزاحم. پایبج.
 مثال: بو افسر بوگون بیزه زییل
 /لودی‌ها.

زیل له مک /zilləmək/ زوم کردن. نگاه
 همراه با تانی و تفکر. نگاه کردن با
 حرص و طمع. نگاه کردن با علاقه یا
 هوس.

مثال: چوخداندی زییل لیسن او قیزا.

زیبیلداق /zıbıldaq/ شلوغ. زرنک.
 برهنه.

زحمتکش تو یوخ /zəhmətkeştəyux/ =
 سوزنی توپ: کوتوله‌ی پرکار.

زکی /zakı/ کسی که زیاد گیر دهد.
 پایبج شدن.

زلزله /zəlzələ/ شلوغ. کودکی که
 زیاد شلوغ کند.

زمینی آبگرمکن /zəmin abgərmkon/
 آدم چاق و خپل.

زتک /zənək/ پر حرف. حراف. کسی
 که زیاد و بدون توقف صحبت کند.

زودپز /zudpəz/ خواهر شوهر. این
 اصطلاح بدین جهت به خواهر شوهر
 اطلاق می‌شود که هر لحظه ممکن
 است که آشوبی بپا کند.

زورخانا /zorxana/ = تالار اندیشه:

توال. دستشویی.

س

مثال: سینیق رادیو کیمی نه جوخ
د/نیشیرسان.

سایب بوش /sapi boş/ بی اراده.
سایب قیریق /sapi qırq/ = ایبی قیریق
= یازیق: شل و ول. بد بخت. بخت
برگشته. بی حوصله و ندار.
ساتماق /satmaq/ لو دادن. خبر چینی
کردن.

مثال: آدام آدامی ساتماز.
ساراب قیفی /sarab qıfı/ آدم بلوف
زن. دروغهای گنده گنده گفتن و از
خود تعریف زیاد کردن.
مثال: ساراب قیفی کیمین نه گنلیدی سن.
سارالمیش /saralmış/ حسود. بخیل.
برای کسی که از فرط حسادت و
بخالت رنگ برنگ گردد.
سارساق /sarsaq/ حراف. کسی که
زیاد صحبت می کند.

سیریق گچمک /sırıq geçmek/
افراط و تفریط کردن. کسی که به بیش
از حق خود دست درازی می کند و از
مال و منال دیگران افراطی استفاده
می کند از این اصطلاح استفاده
می کنند. مثلاً کسی که به مهمانی رفته
و بیش از اندازه غذایی خود غذا
خورده باشد گویند: سیریق گچدی.

سیرتیقلانماق /sirtıqlanmaq/ پررویی
کردن. در مورد کسی که زود شرم و
حیا را زیر پای گذارد و هرکاری را
انجام دهد و هر سختی را بگوید.

سیسقا /sisqa/ ریز اندام و کوتاه قدی
که خیلی زرنک و با سیاست باشد.

سیسقا /sisqa/ ماشین ماتیز.

سینیق رادیو /sınıq radyo/ به کسی
که بدون توقف و لاینقطع صحبت کند
گویند.

- مثال: سارساقلاما گورک.
 سرویس ائله مک /servis eləmək/
 اذیت کردن. ناراحت کردن.
 ساری باش /sari baş/ از اون. جلف.
 ساقیز /saqqız/ = کته: سمج. پررو.
 مثال: ساققیزالما گورک.
 سالدیم قایینا /saldım qabına/ جواب
 سخن کسی را به موقع و با دلایل و
 برهان دادن. حاضر جوابی.
 مثال: آغزین آشچاغین سالدیم قایینا.
 سالیب /salıb/ کسی که به شخصی
 عشق و علاقه زیادی داشته باشد،
 گویند.
 مثال: اودا سالیب بیزیم همسایا.
 سامان آلتی سووی /saman altı su/
 آب زیر کاه. حيله گر و دغل باز.
 فريبکار.
 سانجلائماق /sancılanmaq/ نهایت
 حسادت ورزیدن. از حسادت شکم درد
 گرفتن. چشم دیدن کسی را نداشتن.
 سبیل له مک /sebilləmək/ فحش و
 ناسزا گفتن به کسی. پشت سر کسی
 غیبت کردن. تهمت.
 مثال: سبیل له مه، اوزونه دینه.
 سن بیر گل /sən bir gəl/ با توام.
 هنگامی که با کسی صحبت می کنیم و
 او به سخنان ما توجه نمی کند و سرش
 به کار خویش است گوییم:
 سن بیر گل.
 سوء تغذیه /suie təğziyə/ لاغر اندام.
 پوست و استخوان.
 سوت /sut/ = فیشقا: زنان هرزه و
 بدکاره خیابانی.
 سوت داشماق /süt dşmaq/ = سوت
 آتیر /sütatır/: علاقه زیادی به چیزی
 داشتن. افراطی کسی را دوست داشتن.
 مثال: او قیزدان اوتری لاپ سوت
 آتیرها.

سورتوک /sürtük/ پررو. سمج. کسی

که شرم و حیا زیاد سرش نمی شود.

سووروش /sürüş/ برو گم شو. دست

بردار. ولمان کن.

سوز باز /suzbaz/ بهانه گیر. کسی که

با یک سخن کوچک و بی اثر ناراحت

شود و آنرا بزرگتر کند.

مثال: سوز باز قاین آنالار کیمین

ناراحت الما گورک.

سوسوز قلمه /susuz qələmə/ دراز و

قد بلند.

سو سوزولموش /su süzülmiş/ دست

از پا دراز آمدن. نا امید شدن. مایوس

شدن.

سوسوناسی /susonasi/ دختر خوشگل

و زیبا روی. خوش چهره.

سوغول جان /soğul can/ لاغر اندام

و بلند قد.

سولوک /sülük/ = سومسوک: کسی

که به همه جا می رود و به همه جا سر

می زند.

مثال: سومسوک ایت کیمین هر یرده

وار.

سوت قاشماق /süt qaşmaq/ ترسیدن.

هراسان شدن. نگران شدن.

مثال: ایله قوددوم کی سوتوم قاشدی.

سوت یانیقی /süt yanıqı/ خیلی چاق

یا خیلی لاغر. کسی که خیلی چاق

باشد با کنایه این اصطلاح را گویند اما

به کسی که خیلی لاغر باشد بطور

صریح این واژه را گویند.

سوتول /sütül/ ناز نازی. ادا و اطوار

در آوردن. پسری که صورتش هنوز مو

نیاورده باشد.

سوژه /süjə/ کیس. مورد. چیز قابل

توجه. دختر خوشگل. دختری که

بنوعی خودش را انگشت نما کند.

سوخوشدورماق /soxuşdurmaq/

پشت سر کسی ناسزا گفتن و غیبت

کردن.

مثال: دالیجان سوخوشدورماکی

کیشی سن اوزونه دینه.

سور آیانا /süroyana/ دست از سر من

بردار. ولم کن. بایچ نشو.

مثال: باشوون ایین ورمه سور آیانا.

سیریش /siriş/ = زیگیل = کنه: سمج.
پررو. چسبیده به کسی. مزاحم شدن در
حد افراط.

سیم آتماق /sim atmaq/ بشقاب.
ماهواره. اصطلاحی است که افرادی
که آنتن ماهواره دارند جهت پنهان
کاری استفاده می کنند مثال: - بشقابین
وار؟

- یوخ. همسایه‌دان سیم آتمیشیخ.
سیمیتی /simiti/ پررو.

از سیاه تریاک است و منظور از سفید
همان هروئین است.

سیبیل /sibil/ اصطلاحی که به دنبال
نام افرادی گفته می شود که دارای
سیبیل پر پشت و کلفتی باشند.
مثل: سیبیل شهریار.

سیبیل یاغی /sibil yağı/ رشوه. نظر
کسی را با پول یا چیز دیگری عوض
کردن.

مثال: رانندیه بیر سیبیل یاغی وردیم
آپاردی قاپیا.

سیتیر /sitir/ عضوی از بدن.
سیتیر قاپماق /sitir qapmaq/ اصطلاحی است که نهایت فقر و نداری
را می‌رساند. موقعی که کسی خیلی
فقر باشد، گویند: لاپ سیتیرین قاپیر.

سیجیلی پوزان /sicilli pozan/ ماشینهای باری بزرگ مانند تریلی و
کامیون.

مثال: گل بویانا سیجیلی پوزان گلیر.
سی دی /cidi/ اصطلاحیست که بین
دانشجویان پسر رایج است.

ش

شیدیرقا /şıdırqa/ قاتی پاتی. شلوغ
بلوغ. درهم برهم.

مثال: طوی دیردی شیدیرقای.

شابان /şaban/ زود رنج. کسی که
بدون علت زود قهر می کند.

شرودل /şırodel/ دانش آموز درس
نخوان.

شاختا ویرمیش /şaxta virmiş/ کسی
که کم تحرک و همیشه سست بی حال
است.

مثال: ترپش دا شاختا وورمیوب کی.

شاسی اگری /şasi əyri/ پالانی اری:
کسی که فساد اخلاقی دارد. بدکاره.
زناکار.

شالان دالان /şalan dalan/ تشریفات
و تجملات.

شانزده شانه /şanizdəh şana/ اغراق
کردن در خوش تیپی کسی.

شیره مک /şerrəmək/ زیاد تعریف
کردن از خود. تعریف و تمجید از
خود. خود ستایی.

شقولاما /şoqqulamaq/ پشیمان
شدن. دبه در آوردن. زیر قول زدن. به
وعده و وعید عمل نکردن. از زیر کار
در رفتن.

مثال: نه تنز شقولا دین.

شوربا /şora/ شوربا قیزدرماق:
چاپلوس. چرب زبان. کسیکه برای
منافع شخصی خود جهت جلب
رضایت طرف مقابل چاپلوسی می کند.
مثال: شوربالانما گورک.

شوربا کویئگی /şorba koynəgi/
پیراهن سیاهی که کسی برای چاپلوسی
و سیر کردن شکم خود در مراسم ختم
دیگران به تن می کنند.

شیر یاراشدیرماق /şir yaraşdırmaq/

جلب توجه کردن. خود نمایی کردن.

شیشمک /şişmək/ = بورنی شیشمک

= ناراحت شدن و اخم و تخم کردن.

مثال: نمنه ددین؟ شیشدی.

شیشمک /şişmək/ مغرور. غرور بی

جا و افراطی.

شیطان /şeytan/ جاسوس. خبر چین.

دو بهم زن.

شیطان جعبه سی /şeytan cəbəsi/

آتنن ماهواره. بشقاب ماهواره.

شیمیایی وورماق /şimyayı vurmaq/ =

بوراخماق = قوخودماق = بوشلاماق:

گوزیدن. دفع باد شکم در جمعی که

همه متوجه شوند.

شی وی چک گورک /seyvi çək gorək/

ولم کن. دست از سر ما بردار. مزاحم

نشو.

شور قاتماق /şor qatmaq/ به هم زدن

کارها و نقشه ها. دخالت کردن.

شورگوز /şor goz/ چشم چران. کسی

که چشمش همیشه به دنبال ناموس

دیگران باشد.

شوشه /şüşə/ گلیج. خنگ. نفهم. ساده

لوح.

شوشه باشی /şüşə başı/ فرد بیهوده.

به درد نخور.

شومچا /şumça/ خود پسند. کسی که

همه چیز را برای خودش می خواهد.

بدذات. بدجنس. مغرور. از خود

راضی.

شوورن /şüvərən/ = شوورن مزاج:

کسی که هر لحظه حرف خود را تغییر

دهد و نسبت به هر موقعیتی سخن خود

را عوض کند.

شهرداری کارمندی

/şəhrdəri karməndi/ بیکار و

خیابان گرد. چارراه مهندسی.

شیت /şit/ کسی که اخلاق و رفتار

درست و حسابی ندارد. کسی که بی

موقع و بیجا شوخی کند.

ص

صیفر /sifr/ اصطلاحی است که از ماشین صفر کیلومتر گرفته شده ولی به هر چیزی که تازگی داشته باشد اطلاق می شود.
مثال: /ینگلیسی معلیمیمیز لاپ صیفردی.

صابیناماق /sabınnamaq/ =
فورشالاماق = تحریک کردن. به جلد کسی افتادن.
مثال: /ایاقین آلتین صابونادی وردی ده ده سین کهنه بورجونا.

ض

ط

ضد زلیخا /zidd züleixa/: زشت رو و
بد قیافه.

طوطی /tuti/ کسی که حرفهای
تکراری میزند بدان حد که همه
سخنان همیشگی او را ازبر باشند.
طویله /töyla/ بد دهان.

ع

عومَر گونبازی /*ömər günbəzi*/ کسی
که در یک جای نامناسب بایستد یا
بنشیند. جلو دید کسی را گرفتن. مثل
مجسمه پیش کسی نشستن یا ایستادن.

عرب /*ərəb*/ بزرگ و درشت هیکل.
کسی که اندام درشت و تنومندی
داشته باشد.

عرب اوزنگی /*ərəb üzəngi*/ دراز.
بلند قد.

عملی /*əməli*/ معتاد.



غوزیت /guzbet/ بی عرضه. نالایق.

به درد نخور.

ف

فیرلداق ورمک / *fırıldaq vermək* =

بورجودماق: توجه نکردن. اهمیت قایل نشدن. از زیر کار در رفتن.

مثال: ایشی فقط فیرلداق ورمک دی‌ها.

فیرتانا سالماق / *firtana salmaq* دعوا

انداختن. میانه دو نفر را بهم زدن.

فیقان / *fıqan* اصطلاحی است که در

بین پسران رایج است و به دختران بی

حجابی که با آرایش غلیظ و بدون

توجه به کسی با هزار ناز و ادا از جلو

آنها رد می‌شوند اطلاق می‌شود.

مثال: باخ او قیزا فیقان الیب‌ها.

فَسَنَدِی / *fəşəndi* خوش تیپ. مدل

جدید.

فضله / *fəzlə* = چالاسی: دوبهم زن.

کسی که کارش دعوا و مراغه انداختن است.

فهله ناهاری / *fəhlə nahari* طول

دادن به خوردن غذا. با حوصله غذا

خوردن. این اصطلاح از آنجا گرفته

شده که کارگران ساختمان هنگام

خوردن ناهار جهت فرار از کار زیاد با

حوصله و وقت کشی ناهار می‌خورند.

مثال: تتر اول بیر آز، فهله ناهاری

دیرکی.

فیت‌ده‌مک / *fitdəmək* تند و سریع

رفتن.

فیتیلین باسماق / *fitilin basmaq* =

سیبیل یاغی = دَمین گورمک: رشوه

دادن. با پول یا چیز دیگری رضایت

طرف مقابل را گرفتن.

مثال: زیان معلیمین فیتیلین باسدیم بیر

اون آلدیم.

فیدراسیون /fidrasiyon/

اصطلاحیست بین معتادان مبنی بر مواد

زدن یا مصرف مواد مخدر.

فیسقیدماق /fısqıdmaq/ مصرف مواد

مخدر. کشیدن مواد مخدر.

مثال: فیلانی ده تازالیقدا فیسقیردیر.

فیشقا /fışqa/ سوت: زنان بدکاره و

هرزه خیابانی. زناکار. دختران آرایش

کرده هزار رنگ.

ق

قیراقین جیرماق /qıracın cırmaq/ پشیمان شدن از انجام کار. زیر قول زدن. به وعده و وعید عمل نکردن.

مثال: نه تنز قیراقین جیردین.

قیر ورمک /qır vermək/ = قیرجانماق: ناز و ادا در آوردن. لوس بازی در آوردن. طاقچه بالا گذاشتن.

مثال: قیر ورمه گورک، ایشویه باخ.

قیریق /qırıq/ = قیلیفچی: دروغگو. حقه باز. کلک باز. سر کاری.

قیرپ قویماق /qırp qoymaq/ همه کاره و هیچکاره بودن. سراغ هر کاری رفتن.

مثال: هر کوزویه قیرپ قویور.

قیرچی /qırçı/ = قیتمیر: خسیس. کسی که قدر پول خود را بداند. قناعت پیشه.

مثال: چوخ قیرچی دی، اوز قارنیدا بیمیر.

قیرمیزی /qırmızı/ پررو. بی حیا. رُک.

قیریخ /qırıx/ ندار. کم ارزش. بدون اصل و نسب.

قیریلداتماق /qırıldatmaq/ کلاس گذاشتن. خود را با کلاس و متمدن جلوه دادن. بیشتر در مورد افرادی که با لهجه فارسی، ترکی صحبت می کنند چون در نظر آنها فارسی صحبت کردن نشانه با کلاس بودن است !!!

قیزیل باش /qızıl baş/ = ساری باش: زرننگ و سیاستمدار. زرننگی همراه با حقه بازی. کسی که به آسانی نمی توان حریفش شد.

قیزیل پارچاسی /qızıl parçası/ دختر خوب و خوشگل با حجاب و نجیب. خانواده دار و اصیل.

مثال: آغزین آشچاغین سالدیم قاینبا.

قایی بوش /qabi boş/ ساده لوح. بی عقل. کم عقل.

مثال: اونوی بوشلا قاینبد! ایله بیر شی یوخدی.

قاتیق /qatıq/ بی غیرت.

قاتیقلا نماق /qatıqlanmaq/ = قویروق بولاماق: چاپلوسی کردن. دستمال کشی. شیوه بازی.

مثال: کیمی گوردون قاتیفلاندین گینه. قارپیزلانماق /qarpızlanmaq/ زیاد به خود بالیدن. مغرور بودن. زیاد از خود تعریف کردن.

قارپیشماق /qarpişmaq/ گلاویز شدن بطور شوخی. شوخی کردن.

مثال: قاربیشمین آخیری داویا چکر.

قارتوپپی /qartopi/ سبب زمینی.

قارداشلارداندی /qardaşlardandı/ معتاد. اهل مواد. خودی.

مثال: قوخما قارداشلارداندی.

قارقابین /qarqabeyin/ مغز پوک. کم عقل. ساده لوح.

قیفیل اوغوراماق /qıfıl oğurramaq/

دل بردن. عاشق کسی شدن. کسی را عاشق خود کردن.

مثال: اونون قیفیلین اغورادیم قوتاردی. قیلیفچی /qılıfçı/ دروغگو. حقه باز. کلک باز. سر کاری.

قیلیقا گیرمک /qılıqa girmək/ تحریک کردن. به جلد کسی وارد شدن. دل کسی را بردن.

قینقیدماق /qınqıdmaq/ دزدیدن. چیزی را یواشکی و پنهان از چشم صاحبش برداشتن. کاری را انجام دادن و آن کار خراب از کار درآمدن.

مثال: بو پوللاری هاردان قینقیدیبسان؟ قابان /qaban/ نفهم. منگ. گنگ. گیج.

قاباقیندان یشمین

/qabaqınnan yemiyən/ کسی که اجازه نمی دهد هیچ کس به حق و حقوق وی دست درازی کند. زرننگ.

آدم بی تربیت و حاضر جواب. قابینا سالماق /qabına salmaq/ حاضر جواب بودن. جواب سخن کسی را به موقع و فوری دادن.

- قارنی زیغلی /qarni zığli/ خسیس.
 بخیل. کسی که چشم دیدن پیشرفت و موفقیت کسی را ندارد.
 مثال: گنده‌نین قارننین زیغی چیخیب اوزونه.
 قارین اُتاران /qarın otaran/ شکم چران. مفت خور. کسی که بدون هیچگونه احساس شرم و حیا در سر سفره همه بدون دعوت حاضر می‌شود.
 قارین پا /qarınpa/ = پنیر دبه‌سی: شکمو. پرخور.
 قاشینماق /qaşınmaq/ = قودورماق: دنبال دردسر گشتن. بی خودی دنبال دعوا و مرافعه بودن.
 قاشینماق /qaşınmaq/ حسادت ورزیدن. پخالت.
 قاشقا /qaşqa/ کسی که کارش عناد ورزیدن است. عبوس.
 مثال: سوز قبول ائله‌مز، چوخ قاشقادی.
 قاقاچی /qaqaçi/ = قاتا: مواد مخدر فروش. قاچاقچی. مصرف کننده مواد مخدر. معتاد.
 قالاخ /qalax/ دختر یا پسری که سن ازدواجش گذشته باشد.
 قالاş /qallaş/ کسی که زیاد پول زیاد خرج می‌کند. دست و دل باز.
 قان /qan/ خوش تیپ. خوشگل. دختر به دل برو.
 قان چاناغی /qan çanaqi/ کسی که بی خودی و بدون علت شر پیا کند دنبال دعوا بگردد. شرور. خطرناک. اهل دعوا.
 قان قره‌لمک /qan qərəlmək/ عصبانی شدن. ناراحت شدن.
 مثال: بونون ایشلری منیم دوز قانیمی قزلدیر.
 قاندیرماق /qandırmaq/ از راه بدر کردن. اصطلاحی است که در مورد جلب کردن رضایت طرف برای کار غیر اخلاقی مورد استعمال قرار می‌گیرد.
 قانی شیرین /qanışirin/ = سووی شیرین: خونگرم. زود جوش. به دل برو.
 مثال: نه قانی شیرین قیزدی.

- قارائلیق /qaranlıq/ نفهمی. دیرفهمی.
 ساده لوحی.
 مثال: بو کلاسین اوشاقلارین چوخی قارائلیقدی.
 قره /qərə/ مواد مخدر.
 قره چی /qərəçi/ مواد فروش. قاچاقچی.
 قره پراید /qərə pıraid/ الاغ. خر.
 قره سیچان /qərə siçan/ دو به هم زن. فضول. مداخله گر.
 قره قارقا /qərə qarqa/ خبرچین. قاصد.
 قره له مک /qərələmək/ کسی را نشان کردن. گیر دادن به کسی. کسی را دنبال کردن. نشانه گرفتن کسی.
 مثال: بو مودیر بیر بئله شاگردین ایچیندن منی قره لیب ها.
 قره مال /qərə mal/ گنج. گنگ. منگ. نفهم.
 قره یاخان /qərə yaxan/ کار بد خود را به گردن دیگری انداختن. کسی که کارش تهمت زدن به دیگران است. غیبت کردن.
 مثال: اونون سوزلرینه اینانما قره یاخاندی.
 قشو چکمک /qəşo çəkmək/ = یاسین اوخوماق: کسی را نادان و نفهم حساب کردن. الاغ حساب کردن.
 قلیلیک /galbilik/ = قلیلیق: دزدیدن از کار. در انجام کاری سستی کردن. کار را تمام و کمال انجام ندادن.
 قلبی قره /qəlbi qərə/ = قلبی مشکى: کسی که حاضر نیست چشم دیگران به ناموس وی بیافند. شکاک.
 قلیان آلتی /qəlyan altı/ صبحانه.
 قلیان چکمک /qəlyan çəkmək/ مدام آب دماغ را بالا کشیدن.
 قمیش /qəmiş/ = قمیش اوزاتماق: فضولی کردن. دخالت کردن. به کار دیگران سرک کشیدن.
 قمیش اوزاتماق /qəmiş uzatmaq/ فضولی کردن. دخالت کردن. به کار دیگران سرک کشیدن.
 قناری یاپراغی /qənari yapraqı/ اصطلاحی است که معمولا در بنگاه های معاملاتی رایج است و برای

- تعریف چیزی از این استفاده می کنند.
- قولاق باش /qulaqbaş/ نفهم. خر.
- خوب. عالی.
- قولاقی توکلی /qulaqi tühli/ بی
- قواد /qavad/ دلال زنان هرزه.
- فرهنگ. قدیمی. پایبند به اصول سنتی
- قوت قوتی /qutquti/ پا در هوا.
- و کهنه. عناد. کسی که فقط سخن خود
- هرهری مذهب. ایراد گیر. منفی باف.
- را به کرسی می نشاند.
- قودورماق /qudurmaq/ دنبال دردسر
- قوی قییت /qoiqeyit/ بی خیال شدن.
- گشتن. بی خودی دنبال دعا و مرافعه
- ول کردن. توجه نکردن.
- بودن.
- قویروق /quyrux/ پایچ کسی شدن.
- قوری بیگ /quri bəy/ مغرور. خود
- گیر دادن به کسی. دنبال کسی افتادن.
- پسند.
- سمج.
- مثال: قویروق کیمین نیه یاپیشیان
- دورموسان.
- ریسروه.
- قوزامااق /qozamaq/ رضایت کسی را
- میل و علاقه نشان دادن برای آشتی.
- جلب کردن. نظر کسی را بدست
- چاپلوسی. شیوه بازی.
- آوردن.
- قوز دابان /quz daban/ کفش پاشنه
- مثال: گینه قویروقون بولامقدان ایشی
- بلند.
- توشوب ها.
- قوش باز /quş baz/ صفت منفی برای
- قویون /qoyun/ گنج. ساده لوح.
- افرادى که بی خیال باشند و هیچ
- منگ.
- احساس مسئولیتی نداشته باشند. بی
- قینتمک /qeynətmək/ = قلیان
- اراده. بی خاصیت. حقه باز. کلک باز.
- چکمک: سرماخوردگی داشتن. آب
- مثال: فیلانی قوش بازدی اونون اییین
- بینی را بالا کشیدن.
- اوسته ادون یغماق الماز.

ک

کباب /kabab/ اصطلاحیست که بین دانشجویان رایج است.

کباب /kabab/ پرکار، زحمت کش. کسی که بخاطر خانواده اش تلاش و زحمت فراوانی بکشد.

مثال: صبح دن آخشاما جان کباب دی.
کاساسی چاشمیر /kasasi çaşmır/
یعنی عقل و هوشش قد نمی دهد.
ذهنش خوب کار نمی کند.

کاشان فرشی /kaşan fərşi/ = قلاق:
به دخترانی که سن ازدواجشان گذشته باشد اطلاق می شود.

کافتار /kaftar/ این اصطلاح به افراد مسنی که هنوز هم هوسرانی و چشم چرانی می کنند اطلاق می شود.

کال /kal/ دیر فهم. گیج.

کال بین /kal beyin/ کج فهم. ساده لوح.

کان کان /kankan/ گیج. منگ. کم هوش.

کپوش /koppuş/ چاق. خپل.
کچی استورمور /keçi osturmur/ =
سبد گوتونن گیلان توکولمور:
هنگامی که وسط حرف کسی می پرند
این اصطلاح گفته می شود.

کدّی /kəddi/ اصطلاحی است که جنبه تحقیر و خود پسندی دارد. بعضی از مردمان تبریز به هر کسی که غیر تبریزی باشد، گویند حتی اگر آن شخص از اروپا آمده باشد.
مثال: نجه قالمیشیتی بو کدّی لرین
الینده.

کوخانا /kərxana/ شر. دعوا.
کوخانیا قویماق /kərxanya qoymaq/
آشکار شدن کار خلاف کسی توسط دیگران و فاش کردن آن برای همه.

کهلیک /kəhlik/ = مارال = جیران:
دختر خوب و خوشگل و با حال. بدل
برو.

کیس /keis/ مورد. اصطلاحیست که
بین دانشجویان پسر رایج است.
مثال: هتل دولودی کیسین.

کیلیک اتمک /kilik etmək/
(اصطلاح کامپیوتری است از کلیک
کردن) گیر دادن. پایچ شدن. زوم
کردن. دست بردار نبودن.
مثال: بو اوغلاندا کیلیک ایلیب منه ها.

کزآب /kəzzab/ دروغگو. کسی که
حرف درست و حسابی به زبانش
نمی آید.

کفده قالماق /kəfdə qalmaq/ در
حسرت چیزی ماندن. به آرزو نرسیدن.
مثال: بو قیزی چوندا ندی ایستردی آما
کفده قویدولار.

کلانتاری /kəlantəri/ = تالار اندیشه:
توال.

کلم /kələm/ دختر خوشگل و خوش
تیپ. خوش اندام.

کنفرانس /konfrans/ = قرارگاه: محل
جمع شدن معتادان برای مصرف.

کورک بورون /kurək burun/ کسی
که دماغش بزرگ و پهن باشد.

کور یولچی /kor yolçi/ آدم ندید
بدید.

کومچه سالماق /komçə sallamaq/
عاشق شدن. به کسی علاقمند شدن.

کونه ز /konəz/ نفهم. ساده لوح. گیج.
مثال: اوزووی ویریسان کونزلیه ها.

گ

- گای** /gay/ گایج. نفهم. منگ.
مثال: گای لانما.
- گچی سقلی** /geçi saqqalı/ اصطلاحی
است که به ریش پرفسوری افراد
اطلاق می‌شود.
- گده** /gəda/ با حقارت کسی را
مخاطب قرار دادن.
- گل قیزیش** /gəl qızıſ/ وقتی که
شخصی تنها و بدور از یک جمع
نشسته باشد با این عنوان او را به جمع
دعوت می‌کنند.
- مثال: تک اتورما گل قیزیش.
- گمی** /gəmi/ ماشین سواری دراز و
بزرگ. شورلت.
- گتندی** /genətti/ = جیردی: موقعی
که کسی دروغهای بسیار بزرگ گوید
و یا بیش از حد از خودش در یک
جمع تعریف کند بدان حد که همه
- متوجه شوند که همه اش دروغ است از
این اصطلاح استفاده می‌کنند.
- مثال: آخشام باشی ائله گتندی کی
یاماخ دا گوتورمدی.
- گتمماق** /genətmaq/ جیرماق:
دروغ‌های بزرگ و گنده گنده گفتن.
بیش از اندازه از خود تعریف کردن.
بلوف زدن.
- گندی** /gendi/ مغرور. خود پسند.
مثال: سنین ده بو دوستون چوخ
گندی.
- گوبودا‌الشرايط** /gobudaşşarayet/
درشت اندام. بزرگ هیکل. کسی که
زیاد چاق و درشت هیکل باشد.
- گوپ** /gop/ دروغ بزرگ. افراط در
تعریف کردن از خود.
- مثال: گوب گلمه گورک دوزون دئه.

گوپچی /gopçi/ دروغگو. کسی که زیاد از خود تعریف کند.

گون گورمک /gün görmək/ اصطلاحی است که بین رانندگان و دلالان نمایشگاههای ماشین در موقع خرید و فروش ماشین اطلاق می‌شود. چون ماشینی که تصادفی یا چپی باشد کف آن به طرف بالا بوده و در این صورت زیر ماشین روبروی آفتاب قرار می‌گیرد.

گوزی دار /gozidar/ کسی که خیلی خسیس و بخیل باشد.

مثال: گوزی دار الما منه ده ور.

گوزی داغینیق /gozi dağınıq/ کسی که با وجود داشتن همسر و فرزند باز هم چشمش بدنبال زن و دختر و ناموس دیگران است.

مثال: بیزیم بو تازا همسایانین گوزی چرخ داغینیق دی.

گوزی دولی /gözi doli/ = گویلی توخ: قانع. کسی که چشمش بدنبال مال دیگران نیست.

گوش اوچوردان /guş uçurдан/ لاابالی. بی خیال. کسی که حواسش همیشه پرت یا جای دیگر است. کسی که کارهای ناشایست انجام دهد.

گوش باز /guşbaz/ خلافکار. دروغگو. بی خیال. بی مسئولیت.

گوفلنمیش /güflənmiş/ ترشیده.

گولاقا گیرن /gulaqa girən/ = یتیک بان: کسی که بیش از حد فضول باشد. پرور.

گونون گتممک /gonən getmək/ = بورنی یللی: مغرور بودن. خود پسند بودن.

مثال: دانشگاهها چیخاندان گونون گیدیر.

گونی قالین /göni galın/ = قولاغی توکلی: نفهم. گیج.

گیچیک گلماق /gicik gəlmək/ حسادت. حسادت ورزیدن.

گیر بازار /gərbazar/ گیر دادن. بگیر بگیر. دنبال بهانه گشتن.

مثال: بشقابی یغشدیر ها گیر بازاردی.

گیربکس /girboks/ خیلی گیر دادن.
نهایت پایچی. نهایت مزاحمت.
مثال: بو افسرده یولدا/ لاپ گیربکس
اولوب ها.
گیردکان مصب (مذهب)
/girdəkan məssəb/ = اردیبل
هاواسی: کسی که اخلاق و رفتارش
زود زود عوض شود و در هر موقعیتی
به شکلی خاص در آید.
مثال: بیر دینه قوللویغ ائله میرکی
گیردکان مصب دی.
گیرمک /girmək/ فضولی. پر افاده. پر
ادعا بودن. طلبکار بودن.
گیلاس باغی /gilas bağı/ کارنامه
دانش آموزی که پر از صفر باشد.
گیلانار چرده یی /gilanar çərdəyi/ =
ات آجی. کسی که زبانش خیلی تلخ
باشد. لاغر. بی اندام.
گیلدیک /gildik/ با حال. دختر
خوشگل و خوش تیپ.

ل

لیر /lir/ سست و بی حال و بی حوصله. بی خیال. کسی که در کارش جدی نیست.

لاری خروس /lari xoruz/ کسی که همیشه یکی به دو می کند. دعوا کار. کسی که بدنبال بهانه ای برای دعوا کردن است. جنگاور.

مثال: لاری خروس کیمین شیشمه.

لپه تایی /ləpə tayi/ چاق. خپل.

لغر /ləğər/ = سووی بوش: کسی که زود تغییر رنگ می دهد. کسی که با سخن دیگران تصمیم گیری می کند.

لیقله مک /lifləmək/ = بدده مک

= سیریماق: کلاهبرداری کردن. سر کسی کلاه گذاشتن. جنسی را گرانتر از قیمت واقعی و بزور به مشتری فروختن.

مثال: پاساز دا فقط لیقلیلیر.

لودر سورمک /loder sürmək/ وسط حرف کسی پریدن. قطع کردن سخن کسی.

مثال: لودر سورمه گورک دنیشیرام آخی.

لومه /lümə/ کوچک. ریز اندام.

لّش /lələş/ اصطلاحی است که کسی به خودش بخاطر زرنک بودن یا به دلیل یک صفت مثبت اطلاق می کند.

مثال: لّشین آ پارتمانی آلدی.

لینتیر /lɪntir/ سست و بی حال بودن بخاطر چاقی بیش از حد. انعطاف کمی داشتن.

مثال: لیتیرر انما تئرتئر ایشله.

لیلا ویرژ /leilavırjz/ تیره بحث.

لیمو شیرین /lumuşirin/ به کسی که تازه ازدواج کند گویند.

لیوه /livə/ تنبل. ساده لوح.

لیوه ره /livərə/ آدم به درد نخور. بی ارزش.

م

مال دهینه کی /mal dəynəyi/ =مال:

گیج. نفهم. منگ. ساده لوح.

ماماکرون /mamkoron/ ماکارونی.

مامیلی ماتان /mamili matan/ جنس

مونث. زن. همسر.

ماوالت /mavlet/ دستشویی. توالت.

تالار اندیشه.

ماهواره /mahvara/ دختر خوشگل و

خوش تیپ. دختری که آرایش غلیظی

کرده باشد.

متراژ لیسانسی /metraj lisansi/ فرد

تحصیل کرده‌ای که بیکار باشد. بیکار

خیابانگرد.

مخ /mox/ نهایت زرنگی و تیز هوشی.

مخ وورماق /mox vırmaq/ =

قاندیرماق: راضی کردن. قانع کردن.

با هزار عذر و بهانه کسی را مجاب به

پذیرش درخواست خود کردن.

میرسیخ سالاماق /mırsıx sallamaq/

ناراحت شدن. اخم و تخم کردن.

مثال: میرسیوی سالاما، گول گورک.

ماتاح /matah/ (متاع): کسی که

خودش را آدم حسابی و کاردان جا

زند. از خود راضی. خود پسند.

ماساد /masad/ خرید و فروش

نداشتن. بیش از حد کساد بودن. جنس

فروخته شده را پس دادن.

مثال: /یکی اوش گوندی کاساد

ماسادی.

ماستیر /mastır/ آب زیر کاه. کسی

که همه کارهایش را بطور مخفیانه

انجام می‌دهد. کسی که بسیار داننده

باشد ولی در شکل ظاهری و چهره اش

آن را نشان ندهد.

مثال: چورخ ماستیر گلیندی.

مقابل را خسته کردن. نصیحت های تکراری که در مخاطب بجز بیزاری و خستگی تاثیری دیگری نداشته باشد. بدون توقف و لاینقطع صحبت کردن. مثال: او قدر دانی شدی کی سسی توشدی معده مه.

مفعول /məfiul/ بدکاره. زنا کار. کسی که فساد اخلاقی داشته باشد. موکتی یر آلمان /moketti yeralma/ کیوی.

مهتابی /məhtabi/ لاغر. پوست و استخوان.

مهندس /məhəndis/ کسی که زیاد حرف می زند و وانمود می کند که همه چیز را می داند.

مثال: قولاق آسین آقای مهندس دانیسیر.

میزان سان /mizansan/ اصطلاح معتادان مبنی بر نشئه بودن. مواد مخدر مصرف کردن.

مثال: اوستادین مخین وردیم بیر اون آلدیم.

عاشق کردن. با هزار ادا و اطوار و چرب زبانی دختری را وادار کردن به دوستی.

مثال: اسیر آلدیم بو قیزین مخین ورینجا.

مینگو /minqo/ کسی که نمی تواند حرفش را رک و پوست کنده و شفاف بگوید.

مدینه قاصیدی /mədinə qasidi/ خبر چین. فضول. دوبهم زن. آتش بیار معرکه.

مرت /mirt/ شوخ. شوخی. شوخ طبعی. شوخ مزاجی.

مثال: مرت وئرمه جیدی اول.

میزیخ /mizix/ توالث. دستویی.

مسموم خاننا /məsmumxna/ غذا خوری دانشگاه. سلف سرویس دانشگاه.

معاویه دستگاهی /maviyə dəsgshi/

خانه مجلل و با تشریفات. مراسمی که ریخت و پاش زیادی داشته باشد.

معدیه سس دوشمک

/mədiyə səs düşmk/ با نصیحت دادن و پند و اندرزهای زیاد طرف

ن

نیقیلداماق /niqildamaq/ غرو لند
کردن. قرقر کردن. شکسته بسته سخن
گفتن. از زیر کاری در رفتن. خسته
شدن.

ناتاراز /nataraz/ شلوغ. فضول. زبل.
شوخ طع.

نازیک قابیق /nazik qabıq/ = گیلانار
چرده یی = ای وای مامانی = تیشیش
مامانی: ناز نازی. افاده ای. خود پسند.
از خود راضی.

نالاماق /nallamaq/ = سیریماق =
بدده مک = لیقله مک: جنسی را به
مشتری بزور و گرانتر فروختن.

نامیزان /namizan/ اصطلاحی است
که دختران به پسران بد ریخت اطلاق
می کنند. همچنین معنادانی که خیلی
خمار باشند، گفته می شود.

ناهاردان سورا آدامی
/nahardan sora adami/ = گورمه

میش: ندید بدید. بی اصل و نسب. بد

ذات. بی ریشه. کسی که بعد از پولدار
شدن یا به مقامی رسیدن خودش را گم
می کند و بیش از حد مغرور می شود.

نچوردی /nəcürdi/ اصطلاحی است
که برای احوالپرسی بطور غیر رسمی
افراد به یکدیگر اطلاق می کنند.

مثال: نچوردی هئش فرق /ایلیب؟
نخودی کم /noxudi kəm/ کم عقل.
دیر فهم.

نرگیس /nərgis/ خبرچین. فضول.
مثال: بونون یانیندا هر شیء دانیشما ها
نرگیس لردندی.

نقاشی چکمک /nəqqaşi çəkmək/
نامزد بازی.

نودان بوزی /nodan buzi/ سست بی
حال. بی اراده. ساکت و آرام.

مثال: نودان بوزی الما گورم بیر ترپش.

نورقوباسی /nur qubbasi/ آدم بد

ریخت و بد قیافه. زشت رو.

نه کی وار /nəkiyar/ دیوانه. کم عقل.

و

ویرقین /virqin/ کسی که بیش از حد
شلوغ باشد.



هاچار فرانسه /haçar fəransə/ همه
فن حریف. همه کاره. کسی که در
هرکاری و فنی سرشته دارد.

هپور چوپور /həpür çüpür/ سخنان
بیهوده. حرفهای اضافی. چیز به درد
نخور.

مثال: هپور چوپور سوزلری بوشلا.
هشتر خان /heştərxan/ دورو. منافق
هلو /hulu/ دختر زیبا و خوشگل.
خوش تیپ و خوش هیکل.

هله اوجودی /hələ ücüdi/ هنوز اول
کاره. اصطلاحیست در مورد افرادی
که هنوز کاری را شروع نکرده بخاطر
مشکلات آن یا دست از آن کار
می کشند یا از آن شکایت می کنند.

همیشه باهار /həmişə bahar/
سرزنده. خوشگل. شیکپوش.

همیشه باهار /həmişə bahar/ کسی
که به منزل دیگران زیاد رفت و آمد

داشته باشد. همسایه ای که کارش رفتن
به منزل همسایه های دیگر باشد.
همیل /həmil/ آرام. ساکت. خونسرد.

هنگ ائله مک /həng eləmək/
(اصطلاح کامپیوتری است) قفل
کردن. نفهم بودن یا خود را به نفهمی
زدن.

هوتولوم /hutulum/ عجله کار. کسی
که همه کارهایش را با شتاب و عجله
انجام می دهد.

هودی گتمک /hüdi getmək/ بسیار
علاقمند بودن. میل و اشتیاق وافر
برای انجام دادن کار مورد نظر. خیلی
دوست داشتن.

مثال: دوستوندان/وتیر هودی گیدیر.
هوڈیلی /hüddili/ ساده لوح. کج
فهم.

ی

مثال: اورت یاسدیر الیب یاسلاما.

یاغ یاندیرماق /yağ yandırmaq/ خسته شدن. احساس خستگی مفرطی داشتن. بخاطر خستگی دست از کار کشیدن.

یالتاق /yaltaq/ چاپلوس. شیوه باز. چرب زبان. کسی که برای جلب رضایت یا توجه طرف مقابل دست به هرکاری می‌زند.

مثال: چوخ یالتاقلتما، آغیرال.

یان شاق /yanşaq/ = انگوو. وراج. پر حرف. حراف. کسی که بدون توقف سخنان بیهوده ای را گوید.

یانمیش سرما یا /yanmış sərmaya/ پیر. فرسوده. کهنه. در مورد ماشین آلات یا افرادی که پیر و فرسوده و از رده خارج هستند.

یانیخ قازماق /yanıxqazmaq/ سیاه پوست. کسی که رنگ پوستش تیره باشد.

یارپیز /yarpız/ کسی که همه جا حاضر باشد و هیچکس از او خوشش نیاید. سیرتق.

یاری بولمک /yari bolmək/ توشمک = گوزله مک = آز جیر ماق.

کوتاه آمدن. اصطلاحیست که برای افرادی که زیاد صحبت می‌کنند و دروغها و تعریف و تمجید بیش از حدی از خود می‌کنند استفاده می‌شود. مثال: چوخ اولدی بیر آز یاری بول.

یاری سی یوده /yarısı yerde/ کوتاه قد خیلی زرنگ. کسی که علیرغم قد کوتاهش کارهای خیلی بزرگی انجام می‌دهد.

یاریم پالان /yarım palan/ تازه جوان. کسی که تازه بدوران جوانی رسیده باشد.

یاسالماق /yasalamaq/ چرب زبانی کردن. چاپلوسی کردن. کار غلط و اشتباه را توجیح کردن. سرپوش قرار دادن بر عمل خلاف عرف.

یسانین داکی /yanındaki/ همراه.
موبایل.

مثال: یانین داکی زنگ ویریر.

یاوا /yava/ بیهوده. زشت. بد.

یتیشیب /yetişib/ اصطلاحی است که
برای افراد خیلی پیر و مسن و دنیا دیده
اطلاق می کنند.

مثال: یوز سینی وار ماشالله، یتیشیدی
درمه لی دی.

یتیک بان /yetikban/ = یتیک:
فضول. فضولی. کسی که زیاد سوال
پیچی کند.

یدی آلیق /yeddi aylıq/ = آلتی
آلیق: عجله کار. کسی که همه
کارهایش را با سرعت و شتاب بیشتری
انجام می دهد.

مثال: یدی آلیق دئیرسن کی، تله سمه.
یوآلما /yeralma/ آدم بی جنبه و بی
غیرت بی رگ.

یوآلما مجاز /yeralma mucaz/
همجنس بازی مردان. فساد اخلاقی
داشتن.

یل آلماق /yel almaq/ غرور بیجای
کسی را شکستن. دروغ کسی را ثابت
کردن.

مثال: چوخ یلنمیشدی یلین آلدیم.

یله نیب /yellənib/ بیش از حد مغرور
شدن. از خود راضی بودن.
خودپسندی.

یمیش پایلیان /yemiş payliyan/
نرگیس. سخن چین. خبر چین. دو بهم
زن.

یوز اون سگیز /yüz on səggiz/
نانوایی. از آنجا که تمامی اطلاعات
تازه و دست اول محل یا شهر در صف
نوبت نانوایی ها بین زنانی که در نوبت
نان هستند رد و بدل می شود لذا از این
اصطلاح بجای نانوایی ها استفاده
می کنند.

یومورتا یوکی آپاران

/yumurta yuki aparn/ تازه داماد.

یوموشاق تیکان /yumuşaq tikan/
کسی که حرفش را با کنایه و معنا دار
همراه با نرمی و آرامی بگوید.

مثال: سوزلریوی یوموشاق تیکان
کیمی باتیریرسان منه ها.

یوولمامیش قاشیق /yulmamış qaşıq/
فضول. کسی که در همه چیز دخالت
کند.

دال، مدلول، مصداق

و حوزه های معنایی

اسامی میوه ها، مرکبات و روئیدنیها

گیلاس باغی	آجی دنه
موکتی یرآلما	انجیره گیتمک
آب قورا	انگور
آلما	انگوری
ارکک کشیر	تورپ سیز
پوسته قارین	خیار
گیردکان مذهب	داش کلم
گیلاتار چرده بی	دم قارپیزی
هلو	قارپیزلانماق
یرآلما	قارتوپپی

اصطلاحات کامپیوتری و علمی و فنی

گیربکس	آپ دیت
آپ دیت	اند
آلمان بمبی	بی بی سی
آنتن	تلفون
آنتن ورمک	سینیق رادیو
اتوبوس آیناسی	کیلیک اتمک
هنگک ائتمک	مهندس

اسامی و اصطلاحات جنس مونث

سوژه	آرواد حامامی
خاراب	اپن
فیشفقا	انگور
فیقان	اینه
فشندی	بالح
قان	بالکن
کاباب	پار کینگ
کاشان فرشی	پایگاه
کلم	تورشامیش
کهلپک	تیکه
کیس	جیز
لیمو شیرین	جانا بالا
مخ ووران	جووان ازن
مفعول	جیگر
آرواد آغا	چای سوزن
ابرش	خلیان عینکی
اتوز اوچ اتوز دورد	خلشیر
بایدان	رعنا
پیلولوق	زود پز
میخ سیخان	سوت
ماملی ماتان	سوسوناسی
ماهواره	سی دی
هلو	سییل جان
همیشه باهار	شاسی ایری
حال دستگاهی	ضد زلیخا

اصطلاحات مربوط به مواد افیونی

اشغر	فیسقیدماق
بیش	دوزتمک
پنیر	قارداشلارداندی
پولور	فدراسیون
جیز	قاقاچی
جالانماق	نامیزان
جوشکار	اهل موسیقی
چتیر باز	تابلو
خطه دوشمک	فیسقیدماق
سیاه سفید	کنفرانس
عملی	میزان سان

اصطلاحات مربوط به غذا

بیر کولی	بیر
پنیر	لوله کاباب
جوجه کاباب	یمیش بابلیان
دوزلی	ماماکرون
دوز معدنی	نخودی کم
شوورن	آش ایچمک
قاتیق	آش خور
قاتیقلاتماق	آغ گوز
یومورتا یوکی آپاران	سوء تغذیه
له تایی	

اصطلاحات مربوط به اعضای بدن

انگی جیرق	مخ ووران
اوزی یولا	معدیه سس دوشمک
باش آپارماق	آغیز آخماق
باش بیلن	آغیزا باخیم
باش یمک	ال ایری
باشی سویوق	اوزلی
باشی یلی	اوزی سوسوز
بالاخانا	اوزی یوموشاق
جان قاشینماق	ایاق داشی
جیگر	باش بولاماق
دابان داشی	بورنی اغولماق
دیرناقسیز	بورنی یلی
دیلسیز ایلان	بوزقولاق
سییل یاغی	بوغاز باسماق
شورگوز	بویوک باش
قیزل باش	دابان چکمک
قارنی زیغلی	دامارسیز
قارین اوتاران	ساری باش
قارین پا	مخ
قلبی قره	قویروق بولاماق
قوز دابان	گوزی دار
قولاق باش	گوزی داغینیق
قولاقی توکلی	گوزی دولی
قویروق	قولاقا گیرن
قویون	

اصطلاحات مربوط به حیوانات

قوش باز	اشک بایتالی
گچی سقلی	ایت میلچگی
آختا سیچانی	بالیق
آفریقا شامپانزاسی	باهالی ایت
آلا ایت	باهالیق چکیکه سی
آبی	پشتار
اکوز	پیر کافتار
ایت اوتاران	تویوخ
ایت قاتیقی	جوجه کاباب
بایقوش	چییش
بیر	چول قوشی
بچی	خرپول
پیشیک آسکیرماق	خرخوان
تاری دوه سی	روس تویوخی
خروس	زحمتکش تویوخ
گوش اوچوردان	طوطی
هشترخان	قارقابین
لاری خروس	قره سیچان
مال دینه کی	قره مال
گوش باز	قناری

اصطلاحات مربوط به مخاطب قرار دادن افراد

آی یتیم	چنتی قولی
اده	سن بیر گل
الو	له لش

اصطلاحات مربوط به خرید و فروش

اوراхлаماق	تره مک
ایته له مک	رنگله مک
بدّه مک	لیفله مک
بوشتری	ماساد
بولودلوق	نالاماق

اصطلاحات مربوط به جنس مذکر

سپ	حاجات
سپی قیریق	اطفال
نامیزان	اوشاق باز
	ریکا

اصطلاحات مربوط به رنگها

قره پراید	سارالمیش
قره سیچان	آغ گوز
قره مال	ساری باش
قلبی قره	قیرمیزی
	قیزیل باش

اصطلاحات مربوط به بلوف زدن و دروغ گفتن و تعریف از خود

سوخوشدورماق	آشیرماق
سومبه لمک	بامبردچی
شریر	باه قویماق
قره یاخان	بوی دئمک
گنتدی	بینی یمک
گتتماق	توپ آتماق
گندی	توسو قویماق
گوپ	جیرماق
گوپچی	چوروک
	چوروک لمک

اصطلاحات مربوط به ساده لوحی و کج فهمی

آلقیر	دم قارپیزی
احمدی به غم	قیریق
افل	قابان
اکوز	قابی بوش
انگوری	قره مال
بیار	قویون
پاپاخ	کال
پنیر	کان کان
پنیر دبه سی	کونز
ترخام	گای
تعطیل	گونی قالین
تورکی سایا	لبر
تومانی توشوک	لیوه
خاخول	لیوه ره
خای	مال دینه کی
خیار	هوذیلی
داشت کلم	

اصطلاحات مربوط به زرنکی و...

ایلدیرم	سیمتن
از اون	قباقدان یمین
اوت الو	مخ
اوت قیرناسی	ماستیر
اوزلی	ناتاراز
اوزی سوسوز	یاریسی برده
اینی	ویرقین
بازار یتیمی	یدی آیلیق
بیر	ختم روزگار
بچی	دیلسیز ایلان
تای باشی	زلزله
جلف	سیسقا
جله قیرمش	چال چاپی
جین	

منابع:

- ۱- اگرادی وویلیام، ۱۳۸۰، *دراآمدی بر زبان شناسی معاصر*، ترجمه علی درزی، تهران، سمت.
- ۲- امینی، امیر قلی، ۱۳۷۸، *فرهنگ عوام*، شرکت چاپ و انتشارات علمی.
- ۳- پراید ج.ب.، ۱۳۷۳، *جامعه شناسی یادگیری و تدریس زبان*، ترجمه سید اکبر میر حسنی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۴- سمائی، مهدی، ۱۳۸۲، *فرهنگ لغات زبان مخفی*، نشر مرکز.
- ۵- شاملو، احمد، ۱۳۶۱، *کتاب کوچه*، انتشارات مازیار.
- ۶- مالرب میشل، ۱۳۸۲، *زبانهای مردم جهان*، ترجمه عفت ملا نظر، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۷- هیات، جواد، ۱۳۶۵، *تورکلرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش*، تهران.
- 8- A.Spears Richard ,1989,*NTCs Dictionary of American slang and colloquial expressions*,National Textbook Company.
- 9- Falk, Julia,1978,*Linguistics and language*,Michigan State University.
- 10- McArthur, Tom,1996,*Longman lexicon of contemporary English*, Longman.
- 11- Sapir, Edward,1921, *Language:An introduction to the study of speech (chap)* ,New York Harcourt brace and world.
- 12-Trask, R. L. ,1994, *A dictionary of grammatical terms inlinguistics* ,London Routledge Trudgill peter , *Dialectology* Cambridge University Press.

Türk Dili

Gizlin Luğatlarının

Sözlüğü

...حقیقت اینکه مق با واژه هاست. هر کاری کنیم محبوبیم از واژه ها استفاده کنیم. متی اگر در تنهایی خویش با فودمان مرف بزنیم. زایش واژه ها به غنای زبان، یافت موقعیتی و جنبه جامع شناسی زبان مربوط است. اینها مدتی عمر می کنند و بدون آنکه کسی برای اینها جشن تولد یا مراسم ختم بگیرد از بین ما می روند. بیهوده واژه هایی که مفی اند. رسمی نیستند و بهره مکتوبی ندارند و مضایف بر این بی ادب و بی نزاکت هستند. تقصیر فودشان نیست موصول و مسئول کار بد زبان هستند. اما محبوب جامع در هاله ای از پشت صحنه ها. این کتاب مفیگاه کار بد زبان ترکی است در مفصصات مغرافیایی سفتگوپانش که برای اولین بار تمامی اصطلاحات عامیانه، غیر رسمی، سافتگی و مفی را با همه ی جنبه های جامع شنافتی جمع آوری کرده است. تلاش کتاب از جمع آوری این اصطلاحات تحریف سبک ممانوره ای، غیر رسمی و فرهنگ ارتباطی زبان ترکی برای قوم نگاران، مردم شناسان، روان شناسان، زبان شناسان، تاریخ نگاران و عامه ی مردم است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ع. فوش با طن (ناش بوالاق)



تیریز - اول خیابان طالقانی، نشر اختر
تلفن: ۵۵۵۵۳۹۳ - (۰۴۱۱) و ۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷

ISBN: 978-964-517-170-2

